

لَقَدْ كَلَّمْنَا أُمَّ الْيَمِينِ بِالْبَاطِلِ وَمِنْهَا الْوَحْمُ

نداء الحجة والنسك ویرینان سعادت قرآن شنب اکرم حضور نور عالی جناب سید القاب عیسیٰ علیہ السلام و درویش
نواب محمد علیخان بپاد و دولت جنگ والی ریاست محمد آبا معروف توکلیک امام و لایحه رساله سحره



مولفہ عالم باعمل فاضل اجل غیبی علما کریم ساکن سواد احمد آباد معروف ٹونک
جناب مولوی محمد عبد اللہ سلمہ اللہ و افتاء بصیرت و خوشیہ تمام

عبد الوہاب علی محمد بن محمد بن عبد الوہاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامدا لمن تحیرت العقول فی تحدید کتبه و الافهام الذی حداد الحد و التعزیر
نظاما للعالم و اصلاحا لالانام و الصلوة و السلام علی من تواترت سوابق دلائل
مبخراته و اشتبهت لواحق خوارق عاداته بین الخواص و العوام و علی الله و اصحابه
الذین قاموا بنصرة الدین القوی لتبلیغ امره و اجراء الاحکام اما بعد سیکی
پیچان سراپا عصیان احقر العباد و اصغر الافراد راجی الی رحمة الله محمد عبد الله قاسم الله تقا
بما یجب و یرضاه جعل آخرته خیرا من اولاه متوطن مقام بکثر از سواد بنو مستوطن محمد آباد
عرف تو تک که این رساله است شئی بکشف الحال عن التغریر بالمال که حسب الارشاد فیضیاد
مرجع الانام ماسن الکلام ذوی الفضائل السنیة و المحامد العلیة جامع السیف و القلم ناصب العلم و العلم
تیموریست و اراکت فرین و ساوۀ امارت متوقیة خلافت لظلم اقتحار مجالس ارباب استیاز
مجامع بلنایه منیع قلم علوم و حکم به صاحب السیف و رایت سمت و علم به شیراز گشته صورت
گر به به درین غار در گرفته به در علوم و حکم سکندر عصر به در سخا و کرم ز حاتم نشتر به عاشق سیر

بنی کریم : تاج سنت و طریق تویم : اعمی بین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر
 صولت جنگ و دام اقباله و دولته خلفا الصدق عرش آشیانی جنت مکانی وزیر الدوله امیر الملک
 نواب محمد وزیر خاں بهادر نصرت جنگ ابن غفران مآب جنت آیاب امیر الدوله وزیر الملک
 نواب محمد امیر خاں بهادر شمشیر جنگ بانی ریاست محمد آبا و عرف ثونک تنخدها الله تعالی بغفرانه
 الیم و فضله الخیم مرتب نموده شد تا حقیقه اصلی و کیفیت کلی تغیر بالمال از روی جواز و عدم جواز
 آن بروی قول و فعل آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و رویه صحابه و خلفای راشدین
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اقوال ائمه مجتهدین رحمهم الله تعالی الی یوم الدین ضمیمه طلب
 حق بوجه جدیر جلوه انکشاف و بیداری و تاب ظهور و بیداری برافروزد و اقوال و بامد التوفیق باید
 دانست که تغیر بر وزن تصرف مآخوذ از عز و رفیع عین محله و سکون زای تجبه و رای محله در آخر
 بعضی رود و منع است و در عرف اهل شریع تاویب است که که ترا حد باشد و حد بفتح و در لغت بعضی
 حائل میان دو چیز و نهایت و کنا پر خیزی است و نزد فقها عقوبت مقدره و مقرره است که در حد
 میشود و حکم الله تعالی بر بنده تبار و گیر گناه نکند این تمام رحمه الله تعالی در فتح القدر میگردد که
 محاسن و خوبیهای حدود و تغیرات زیاده از آنست که در احاطه تقریر یا در حد تحریر توان آورد
 فقیه و فی فقه و معرفت و ادراک این معنی که مشهور است و تقریر حدود و تغیرات برای امتناع
 و باز داشتن عباد از افعال ناسن از کارهای موجب فساد است هر دو برابر اند چنانچه در مثال
 تضييع و اهلاك ذریت و اشتباه نسب و در شرب خمر و غیره سكرات زوال عقل و آبر و ریزه
 و گرفتن اموال مردم سرزد و قبیاح و ناسن اینها این امور مكنون خواطر و نقش لهای
 خلایق است و از همین است که در لغت از مل و در دینی از او یان قتل نفس و گرفتن مال غیر و آبر و ریزه
 احدی از مردمان جهان بناحق و زنا که دن و مانند اینها نقش جواز و اباحت نه پذیرفته پس
 هرگاه بیک فساد و نیکو بیدگی امور مذکور حکم عموم و شمول پیدا کرده است حدود و تغیرات که از آنجا
 انشامان و باز دارنده خلایق اند با مخصوص از حقوق ابدی او تعالی شانه و تقدس تواند بود

و در حد تغیرات
 و حد بفتح و در لغت بعضی
 حائل میان دو چیز و نهایت و کنا پر خیزی است و نزد فقها عقوبت مقدره و مقرره است که در حد میشود و حکم الله تعالی بر بنده تبار و گیر گناه نکند این تمام رحمه الله تعالی در فتح القدر میگردد که محاسن و خوبیهای حدود و تغیرات زیاده از آنست که در احاطه تقریر یا در حد تحریر توان آورد فقیه و فی فقه و معرفت و ادراک این معنی که مشهور است و تقریر حدود و تغیرات برای امتناع و باز داشتن عباد از افعال ناسن از کارهای موجب فساد است هر دو برابر اند چنانچه در مثال تضييع و اهلاك ذریت و اشتباه نسب و در شرب خمر و غیره سكرات زوال عقل و آبر و ریزه و گرفتن اموال مردم سرزد و قبیاح و ناسن اینها این امور مكنون خواطر و نقش لهای خلایق است و از همین است که در لغت از مل و در دینی از او یان قتل نفس و گرفتن مال غیر و آبر و ریزه احدی از مردمان جهان بناحق و زنا که دن و مانند اینها نقش جواز و اباحت نه پذیرفته پس هرگاه بیک فساد و نیکو بیدگی امور مذکور حکم عموم و شمول پیدا کرده است حدود و تغیرات که از آنجا انشامان و باز دارنده خلایق اند با مخصوص از حقوق ابدی او تعالی شانه و تقدس تواند بود

زیرا که بر دوام بودن آنها بالخصوص از حقوق او تعالی شانه بیج تاج شانه و شمر شرات عامه
و کامله است و از همین حکمت پرده کشاد و بهین سراه ناهست که گفته اند مقصود از شمر رعیت آنها
انزجار عاقلان بر العباد است و تحقیق آنست که بعضی مشایخ گفته اند که حد و تعزیرات موانع
قبل بفعل و زواجر بعد از تعنی علم بر رعیت آنها باز میدارد و انسان را از اقدام بر فعل قبیح و اجرا
آنها منع می نماید از خود کردنش بسوی آن و آنچه صاحب هدایه گفته که طهارت حد و تعزیرات جرم
بعد از ارتکاب آن اقتضای آن میکنند که در شرع رعیت حد و تعزیرات طهارت هم مقصود باشد
لیکن از آنها این معنی مقصود اصلی نیست بلکه تابع است مراد اصل مقصود را که آن انزجار مردم است
پس این قول صاحب هدایه خلاف مذهب است زیرا که مذهب آنست که حد و سقوط اثم بیشتر
از وجود سبب خود و هرگز عمل نمیکند بلکه حکمت شرع رعیت حد و تعزیرات بجز انزجار امری دیگر
نیست لیکن اینقدر نیست که سقوط اثم و طهارت از گناه مذهب طوائف کثیره و از اهل علم است
و استدلال کرده اند بقول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که در بخاری و تحفه آمده ان صاحب
من هذه المعاصی شیئاً فعوقب به فی الدنیا فهو کفارة له و من صاحب شیئاً
فستره الله فهو الی الله ان شاء عفی عنه و ان شاء عاقبه و استدلال کرده اند صاحب
نا بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میمنت شمول فرموده له خزی فی الدنیا و له
فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا الی برای آنان خواری و رسوائی است در دنیا و برا
آنان در آخرت عذابی است عظیم مگر کسانی که توبه کردند پس این آیه صاف دال است بر اینکه برای
آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو است از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نیست و دیگر
کسی که توبه کند البته در صورت عقوبت اخروی از وی اجتناع ساقط میگردد و نه دنیوی زیرا که
اجماع منعقد شده است بر اینکه که توبه حد و دنیوی را ساقط نمیکرد و اندیش واجب است حل
کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر در اشخاص عقوبت توبه کند آن برای او کفاره است ظاهر
همین است زیرا که متبادر آنست که هرگاه کسی را می زنند یا بچشم کشند بسبب چشیدن عقوبت و دیدن

باین بیان است که حد و تعزیرات سقوط اثم و طهارت از گناه مذهب طوائف کثیره و از اهل علم است و استدلال کرده اند صاحب نا بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میمنت شمول فرموده له خزی فی الدنیا و له فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا الی برای آنان خواری و رسوائی است در دنیا و برا آنان در آخرت عذابی است عظیم مگر کسانی که توبه کردند پس این آیه صاف دال است بر اینکه برای آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو است از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نیست و دیگر کسی که توبه کند البته در صورت عقوبت اخروی از وی اجتناع ساقط میگردد و نه دنیوی زیرا که اجماع منعقد شده است بر اینکه که توبه حد و دنیوی را ساقط نمیکرد و اندیش واجب است حل کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر در اشخاص عقوبت توبه کند آن برای او کفاره است ظاهر همین است زیرا که متبادر آنست که هرگاه کسی را می زنند یا بچشم کشند بسبب چشیدن عقوبت و دیدن

تکلیف تو باز پدید می آید پس تفتیه حدیث بدین معنی لازم آمد جمیع این ابواب و تفتیه دلیل طری
هنگام معارضه با قطع متعین و مقررست بخلاف عکس کذا قال ابن الهمام رحمه الله تعالی و علی قار
و معرفه و در وجه جمع بین الحدیث و الایه می طراز کرد که الا حصی فی الجمع ان الحدیث مطهره
بخصوص ذلك الفعل فان الله تعالى ارحم من ان یثنی علی عبادہ العقوبه و یثنی علی
قول الصحابی طهر فی یاسر رسول الله كما ثبت فی الحدیث ثم انه ان ضم معه التوبه
فنهت وان امر فی عذاب بمقداره و یتفرع علیه ما لو تعدد منه ما یوجب
الحد ثم حد فان تاب حین الحد کفر عنه التجمع و الا کفر عنه ما حاده و حاده
و الباقی تحت مشیت الله تعالی و بهذا یحصل التجمع بین الایه و الحدیث و تبیین
ان اختلاف العلماء لفظی ای آسن است که در وجه جمع گفته آید که حدیث مطهر و کفار هت
از فعلی که بهجت آن بر وجه جاری شده هت با خصوص زیرا که حق تعالی جلالت تمام بر جمیع است ازینکه
بنندگان خود را دوباره عذاب و عقوبت فرماید و توبه بین است قول صحابی که در پیشگاه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عرض پرداخت که طهری یا رسول الله پس اگر آن توبه منضم ساخت فیها
و اگر بر آن اصرار داشت بهمان مقدار عذاب خواهد شد و تفرع برین آنست که چون از کسی
موجب است حد تعدد پس آید پس بر وجه جاری کرده شد اگر هنگام حد تاب شد آن حد کفار و توبه
آن خواهد گردید ورنه کفار و فعلی که بهجت آن بر وجه جاری شده است با ضرورت خواهد شد یا قویا
و تحت مشیت ایزدی است تعالی و تقدس پس بنظم پیدای آنکه اختلاف علماء لفظی
است اکنون و هت است که هرگاه درین تفسیر پیش نظر مقصود اصلی کشفنا الحال تعزیه است از آن
هم توضیح و بیان قسیمی خاص بنا بر علیه تعزیر بیان و دیگر حد و توبه و بطور مقصود اصلی که
الحال از تعزیر بالمال است می پردازد و واضح با و که تعزیر بر دو نوع است تعزیر بغیر المال و تعزیر
بالمال اما تعزیر بغیر المال پس ثابت است بقوله تعالی و الا لاقی تخافون نشوزهن فقطون
و اخرجهن فی المضاجع و اضر بواهن فان اطعنكم فلا تبتغوا علیهن سبیلا

زیرا که درین آیه امر بزودن زوجات محض برای تهدید و تاویب است و حد زودن آنها مقرر نیست
 و همین را تعزیر نامند و نیز ثابت است تعزیری بی شرف چنانچه در فتح القدر از محیط و در جامع
 از اوسط طبرانی از ابن عمر رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود علیه الصلوة والسلام لا ترفع
 عصاك عن اهلك و نیز امام احمد رحمه الله تعالی بدین لفظ است لا ترفع عنك عصاك
 ادباً یعنی بر مدار عصای خود را از اهل خود برای ادب و تیرسان ایشان را در راه حق تعالی
 و تقدس یعنی فرو گذاشتن کن تاویب و جمع کردن ایشان بر پرستش حق تعالی شانه بهر و هیچکس باشد
 و از بازداشتن شان از فساد و غافل مباحش پس کسیکه ادب پذیرد و اطاعت و رزق و مجر و امر
 محتاج بر زودن نیست و نیز بخاری و راوب از ابن عباس مرفوعاً آورده که علق سوطك حيث
 يراه اهلك یعنی بیا ویز تا زیانه خود را جاییکه بینند آنرا اهل توانستی و این حدیث را ابن همام رحمه
 الله در فتح القدر و فضل تعزیر از محیط هم نقل کرده و نیز در جامع صغیر گفته که ابو نعیم از ابن عمر طبرانی
 از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده که علقوا اسوطا حيث يراه اهل البيت ای بیا ویزید
 تا زیانه را جاییکه بینند آنرا اهل خانه و نیز در جامع صغیر از جابر رضی الله تعالی عنه روایت رحمة الله جبر
 علق فی بیته سوطاً یؤدب به اهله ای رحم کند خداوند تعالی مردی را که آنجست در خانه
 خود تا زیانه که ادب و هدایان اهل خود را انتهی و نیز در تخریج هدایه است که بخاری و مسلم از ابی بروه
 ابن وینار انصاری اخراج کرده اند که انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 لا یجلد احد فوق عشرة اسواط الا فی حد من حد الله انتهی و ابو داود این حد
 نیز روایت کرده است ای هر آینه بشنید ابوبنی صلی الله علیه و سلم را که میفرمود که جلد زود نشود و یا جلد
 نزد احدی زیاده برده سوط مگر در حدی از حد و الله تعالی و در متقی الاخبار در تحت حدیث مذکور
 گفته رواه الجماعة الا النسائی و هم اخراج کرده است بخاری از عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله از
 کسی که شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که یقول لا عقوبة فوق عشرة اسواط الا فی حد
 من حد و الله میفرمود نیست عقوبت زیاده برده سوط مگر در حدی از حد و الله تعالی و نیز طبرانی

و بهر اوسط از ابی هر سه رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لا تقرم فوق عشرة اسواط تخيخ هذا يده ليست تغير زياده بروه سوط و هم ابو داود و ابی هر
 رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود نبی صلی الله علیه وسلم اذا ضرب احدكم فليقلل الوجه
 انحنى و قسكه بريد كي شما پس باید که بر پیر و از زون چهره و نیز ترندی از ابن عباس رضی الله تعالی
 عنه اخراج کرده که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال الرجل للرجل يا يهودي فاضربوه
 عشرين و اذا قال يا مخنث فاضربوه عشرين و من وقع على ذات محرم فاقتلوا
 هرگاه که بگوید مردی مردی یا یهودی پس زنید آنرا بست دره و هرگاه که بگوید پس
 مخنث پس زنید آنرا بست دره و کسی که واقع شود بر زنی ذات محرم خود پس بکشید آنرا کذا بنه
 المشكوة و نیز در فتح القدير گفته اند علیه السلام عز وجل قال لا تخنث و هم و متقی الاخبار تنیل
 الاوطار شوکانی گفته و عن بهز بن حکیم عن ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه وآله
 و سلم جنس رجلا في قهقهة فدخل عنه رواة المخصصة الا ابن ماجه ای هر آینه نبی
 صلی الله علیه وآله و سلم قیام فرمود مردی را در تنگی ایستاده که دانه از ان و نیز در فتح القدير و فتح
 الرحمن شرح مواهب الرحمن برای ثبوت تغییر بستم آورده اند که در باره صبیان و است
 فاضل به هر علی ترکها بعشر ای پس زنید صبیان را بر ترک کردن نماز در ده سالگی و نیز
 و تنیل الاوطار شوکانی است عن هر ماس بر جیب عن ابيه عن جده قال اتيت النبي
 صلی الله علیه وآله و سلم لعنایه لی فقال لی الزمه فقال یا اخا بنی قلیل ما تريد
 ان تفعل باسیرک مرویست از هر ماس بن جیب و او زید و خود روایت کرده و پدر او از جابر
 که گفت آوردم نبی صلی الله علیه وآله و سلم را قرص داری که برای من بود پس فرمود مرا لازم گیر این
 یعنی بگذار این را پشتر فرمود ای برادر نبی تیم چه اراده داری که بکنی با قیدی خود و این حدیث را ابن جابر
 هم اخراج کرده است و نیز شوکانی و تنیل الاوطار از بحر الرائق آورده که ندب اتخاذ السجین للتادیب
 و استيفاء الحقوق لفعل علی و عمر عثمان و كذلك الدابة و السوط لفعل عمر عثمان رضی الله

تعالی عنده انتمی یعنی منسوب است ساختن قید خانه برای تاو سیب مردم و دها نیدن حقون
 نامبرای فعل علی و عمر و عثمان همچنین منسوب است ساختن دوره و تازیانه برای فعل عمر و عثمان
 رضی الله تعالی عنهم و نیز در فتح الرحمن بروایت بهی و محمد بن حسن و در تخریج هدایه بروایت ابن تیمیّه
 در برود و انفعان این بشیر و بروایت محمد بن حسین در کتاب الانوار الخفاک ابن مزاحم اخرج کرد
 که گفت فرمود بنی صلی الله علیه و آله و سلم من بلغ حدانی غیر حد فهد فهد من المعتدین ای اگر
 کسی که برسد حدی را در غیر حد پس آنکس از تجاوز کندگان است از حد و خداوند تعالی ای کسی که
 مستحق حد نیست و منرا و از تعزیر است و در تعزیر کردن او را چندان برند که بمقدار حد رسد آنکس از
 تجاوز کندگان و ظالمان است انتهی و نیز تعزیر ثبات است باجماع صحابه رضی الله تعالی عنهم
 و اما دلیل عقلی برای ثبوت تعزیر پس بیاننش چنانست که زجر کردن و منع از افعال سئیه برای آن
 واجب شد که تا در کتاب فوجش و اختیار قبایح و معاصی رفته رفته ملکه نگردد و کار بسوی اتیان و انجس
 نکشد فتح القدیر دشمنی گفته که ابو حنیفه رحمه الله در تعیین اکثر تعزیر راونی حد را اعتبار میکند و آن حد
 حد است و اقل آن چهل دوره است زیرا که حد مطلق آنرا شامل است پس اکثر تعزیر بی و نه دوره اند و ابو یوسف
 حد احرار را بمغیر میدارد زیرا که احرار اصول اند و اقل حد آنهاست تا دور است پس کم کرده شود آن
 در تعزیر سوطی و در روایتی پنج سوط و در روایتی دیگر ده امام مالک میگوید که اکثر تعزیر را حدی نیست پس امام را
 میرسد که هنگام مصلحت و مصلوب بدو تعزیر را بر حد بنفاید و اقل درجه تعزیر سوط است همچنین اگر کرده است
 قدوری زیرا که در کمتر از سه زجر واقع نمیشود و دوره ای گفته اند فی تعزیر برای امام است هر قدر که داند که
 منزه گردد و بر و جاری کند زیرا که از تجاوز بحسب اختلاف طبائع مردم است و طبائع مردم مختلف واقع
 شده اند بعضی بشاره منزه تر میشوند و بعضی بضرب و حبس هم نمیشوند کما سیاتی و در فرامد شرح گفته
 که میباشد تعزیر بضرب و حبس و بهر دو با هم و نیز بقتل و قینکه به بیند و بنکوه یا محبوس خود را با مرد و چینی
 زنا کنند انتهی در فتح القدیر از تراشی بدین تفصیل آورده که تعزیر یک واجب شود و عقاقد تعالی
 اجرای آن نیابت از حق تعالی بر احدی را میرسد و سوال کرده شد ابو جعفر مندی وانی آن کسی که انیت

باین اکثر تعزیر حد
 و نیز در اقل آن
 و تمام تعزیر

مردی را زنا کننده باز و جبهه خود را با قتلش حلال است یا نه گفت اگر می دانید که با وون سلاح از ضرب
 و صیاح منبر خواهد گشت و از زنا باز خواهد ماند و او را قتل نکند و اگر بدانند که بدون قتل منبر خواهد گشت
 قتلش حلال است و اگر زنی تابعه را بکشد قتل زن نیز حلال است و این تخصیص است برین که این
 قسم تعزیر را بر هر کس مالک میخوانند چنانچه منتفی است و ترجیح برین نموده زیرا که این از قبیل ازاله منکر است
 بید و شارع هر کس را ولایت این امر عطا فرموده است چنانچه فرمود من طای منکر منکر اندلیغیه
 بیده فان لم یستطع فلیسأله فان لم یستطع فلیقلبه و ذلك اضعف الايمان و اه
 بخلاف حد و که ولایت آنها بجز ولایه دیگر را بر میسرند و بخلاف تعزیر که واجب شود و حقا للعبید مانند
 قذف و غیره که آنها را موقوف بر دعوی اند تا مانندش بجز حاکم دیگری را جایز نیست مگر آنکه فریقین بر یک
 خود کسی را حکم کرده اند انتهی میگویم که این قول فقها بظاهر خلاف حدیث ابی هریره رضی الله تعالی
 عنه است که مسلم اثر را روایت کرده که سعد بن عباد و بخاری بنی صلی الله علیه و سلم عرض کرد که تو
 و حیدر مع اهل رجلا لم یمسسه حتی انی باربعه شجدها قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم نعم قال کلا و الذی بعثک بالحق ان کنتم لا عاجله بالسیف قبل
 ذلك قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسمعوا الی ما یقول سید کرانه لغیر
 و انا انعم منه و الله اغیر منی ای اگر بیایم با اهل خود مردی را من نکم او را تا که بیارم چهار گواه
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم آری ساس کن آنرا تا آنکه بیاری چهار گواه چنانکه در شهادت
 زنا معتبر است گفت سعد بن جنین است و یکم این چنین قسم بخدای که فرستاد و ترا بحق هر آینه نهستم که البته
 شتاب میکنم و او را عذاب بشمشیر پیشتر از آوردن گواهان فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بشوید و بگویش
 کنید بسوی سخنی که میگوید سید و ارشاد هر آینه او غیرت مند است و من غیرت مند تر هستم از او و خدا تو
 تعالی غیرت ناگه تر است از من شیخ عبدالحق محدث دهلوی میگوید که این گفتن به حد و نیست قولی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و مخالف مروی فی بلکه معنی این خبر داوون است از حال نفس خود و یعنی
 حال من ایست و غیرت و غضب من درین مقام باین مرتبه است چه کار کنم حکم شرع همین است که فرمود

و مقصود آن حضرت صلی الله علیه و سلم از قوله اسمعوا لی سیدکم الخ مدح این صفت است و
اشاره بانگه غیرت از صفات کرام و عادات سادات است اگر چه حکم شرع در اینجا دیگر است و درین
اعتدال رسیده است از حد و در این قول از وی نه آنکه این تقریر و اثبات اوست و چنین است مرقا
و ممکن است که در وجه توفیق گفته آید که حدیث مذکور محمول است بر معنی که مانعت او علیه السلام
از قتل کسی است که از جبار از متوقع و ظنون باشد و فتوای فقها بقتل کسی که از جبار از و ظنون
نباشد و اسد اعلم بالصواب و در در مختار گفته و غیر کل مرتکب کبیره و موعظه مسلمان بغیر
حق بقول او فصل و لو بغیر العین انتهى و شمنی میگوید که از ابی یوسف مرویست که پیشی و کمی
تقریر و ابسته پیشی و کمی جرم است انتهى در شرح ملا عظام بر مختصر و قایگ گفته که آنچه گفته اند که قتل
نه زیر سه دره اند این وقتی است که دره زنند و گرنه می باشد تغزیر گاهی بحبس و گاهی بطلعه و گاهی بگوشتال
و گاهی بدشتی کلام و گاهی بنگاه ترش روی و در حواشی شیخ الاسلام است که گاهی بسوختن خانه خمار
و بدگر و ن از بلده و قتل برای سیاست در حق امام متدین مثلاً انتی و غیر همچنین است و بر جند
شرح مختصر و قایه و علی و در اول کتاب الحمد و نوشته که تقدیر تقریر در کتاب و سنت نیست بلکه
آن مفهومی بر رای امام و قاضی است انتی و تراشی از مشرعی آورده که در تغزیر چندی مقدور و مقررت
بلکه تقریر مفوض بر رای قاضی و امام است زیرا که مقصود از آن زجر و توبیخ است و احوال مردم و دین
و مختلف می باشد زیرا که بعضی از آنها بصحمت مندرج میشوند و در بعضی حاجت بطلبا پنجه می افتد و در
بعضی بزرگو و کوب و در بعضی بحبس و قید و رشتافی می آرد که تغزیر و قید دارد و تغزیر از شرف الاشراف
که آن علما و علویان با اعلام بو و چنانچه قاضی بانگس گوید که مرا خبر رسیده است که تو چنین و چنین کار
کردی یا سکنی پس بانگس همین قدر زجر میگیرد و در امان کار بازمی ماند و تغزیر بعضی شرفا با اعلام و بر و
بسوی باب قاضی و خصوصیت کردن و در آن امر و تغزیر و سا حاکم مردم بازار می اندیک و حبس و تغزیر
حسینان و در بیان با مورد زکوره و بضر می بو و کبر الراق و فتح القدر است تغزیر و آنچه مشروع است
نزد و حقیقه واجب است و قتیکه ببیند از امام و همین گفته است مالک و آنچه شافی رحمه الله میگوید

که واجب نیست و دلیل خفیه آنست که تغزیر از بر سر و عست پس واجب باشد مانند حدی
 قسم دوم تغزیر بالمال است پس علماء را درین اختلاف است بعضی میگویند که تغزیر بالمال جایز
 نیست و بعضی گویند جایز است در فتح القدر است که تغزیر بالمال نزد ابی حنیفه و محمد و باقی ائمه
 جایز نیست و از ابی یوسف رحمه الله تعالی مرویست که سلطان را تغزیر یا اخذ مال جایز نیست
 و در برهان شرح مواهب الرحمن میگوید و عن ابی یوسف ان التغزیر باخذ المال
 یجوز للسلطان و همچنین است در رد المحتار و غیره و رد المحتار حاشیه در التمسار میگوید همچنین
 است در معراج و ظاهرش آنست که این روایت ضعیفه است از ابی یوسف و شریک لایق گفته که
 لا یفتی بهذا لما فیه من تسلیط الظلمة علی اخذ مال الناس فی کلونه همچنین
 در شرح و بیانیه از ابن و بیان آنست و در فتح القدر از خلاصه ذکر کرده که سمعت من ثقة
 ان التغزیر باخذ المال ان رای القاضی ذلک او الوالی جازا انتهى و ترجمه میگوید که ذکر
 نموده است محمد تغزیر را باخذ مال و اگر به بنید قاضی یا دالی تغزیر را باخذ مال پس آن جایز است و از
 همین است که کسی که حاضر بجایعت نشود و او را تغزیر کردن باخذ مال جایز است و تغزیر بالمال قول
 مجوز آنست که بستاند چیزی از مال و باز دارد و از توانم جردت نائب گرد و از آن کاره شکر باز ماند
 پست آن مال را با و سپس میدهند آنکه حاکم آن مال را برای خود یا برای بیت المال بستاند چنانکه
 ظالمان توهم کرده اند زیرا که برای سبکپس گرفتن مال مسلمان بلا وجه شرعی جایز نیست و همچنین
 کیفیت اخذ مال را ذکر کرده لیکن من چنان میدانم که مالش گرفته بکفالت خود محفوظ دارد و چون
 از توبه کرد و مالش را بپوش کرد و نگاه جایز نیست مناسب و از آن مال را صرف کند و در شرح آثار است
 که تغزیر بالمال و ابتدا را اسلام جایز بود پس منسوخ شد حاصل آنکه مذہب عدم تغزیر بالمال است
 انتهى در نمایه جذری و فتح الودود و حاشیه بود و دوست که امام شافعی رح میگوید که عقوبه باخذ مال
 در صدر اسلام بود پس منسوخ شد انتهى لیکن آنچه برین وارد است از نزل الاوطار نقل کرده خواهد شد
 و بر همین مبنی است اختلاف محققین و فقهاء عقوبه بالمال کردن غلول گفته اند تفصیل این احوال

این سخن از
 غیر ائمه است

و اختلاف محققین
 و فقهاء در عقوبه
 بالمال غلول کردند
 و بر همین مبنی است
 اختلاف محققین

آنکه علماء را بعد اتفاق بر لزوم عقوبت نفس غلول کننده و عقوبت به مال مال کردنش اختلاف است که آیا
 متاع غلول کننده و غنیمت سوخته شود یا نه بعضی از ایشان مانند حسن بصری و امام احمد و سبکی
 نظر بظاهر حدیث و حرمان حلاله چنانچه خواهد آمد گفته اند که سوخته شود و متاع غلول کننده سوای حیوان
 و مصحف و آنچه خیار نیست کرده است آنرا زیرا که مالی که خیار نیست گرفته است حق غازی نیست بآنها
 داده شود و اگر بآلک کند تا دادن قیمت آن بر او لازم شود و تابع آنها ایشانرا جماعتی از علماء و ادوای
 گفته که سرج و کاف او هم سوخته شود نه دایه و نفقه و سلاح او و ثیابیکه پوشیده باشد و بعضی
 میگویند که متاعش نسوزند لیکن برین بیکاری او اقرار میکنند و همین رفته است مالک و شاسنه
 و سبکی و عمل کرده اند حدیث حرمان حلاله را بر خبر و تعویض نه ایجاب و اکثری میگویند که بر غلول کننده
 عقوبت جانی باید کرد نه مالی کذا فی حاشیه سید بشکات و مرقات و نیل الاوطار و فتح الباری
 و در رحمة الامم فی اختلاف الامم میگوید که اتفاق کرده اند برین که غلول کننده را قبل رجوع کردن
 مال غنیمت و قتیکه او را و ران مال حق بود و پیش قطع نمکند و اختلاف کرده اند برین که اگر او را و ران
 مال حق نباشد آیا متاع او سوخته شود یا نه و از هم محروم کرده شود یا نه امام احمد میگوید سوخته شود
 متاع او که با و است سوای مصحف و حیوان و سوای آنچه پناه است برای قتال مانند سلاح و درویش
 و در محروم کردن او از هم دور و است انداختن علی قاری و مرقات میگوید که ظاهر آنست
 که حکم تفرمودن بعضی علماء با حراق متاع غلول کننده و رقی کسی است که مال غلول کرده را پیش امام
 یا نایب آن بیارد و تا سب شود گفتگوی در احراق و عدم آن در بار کسی است که مال غلول
 نزدش یافته شود و خود بخود پیش امام نیارد و انتهی داین تمیم رحمة الله تعالی و زاد المعاد فی بدی
 خیر العباد و تم کرده که اصل علی علیه السلام تجزئ متاع الغفال و ضربه و حرقة الخلیفان الراشدان
 بعد علی علیه السلام نقل بنو امیة من سائر الاحادیث التي ذكرت فانه لم یجئ التیج فی الشی
 منها و قبل هو الصواب لان هذا من باب التخریر و العقوبات الراجعة الی اجتهاد الامم بحسب
 المصلحة فانه حرق و ترك و كل خلافة من بعده و نظیر ذلک فی شارح النظم و الرابعة

فلیس بجز فلا منسوخ و انما هو تقریر متعلق باجتهاد و الامة امر فرمودنی صلی الله علیه و سلم
بسوختن متاع غلول کشته و زدن آن و سوخته اند از راه و خلیفه راشدین یعنی شیخین
بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفته شده است که این منسوخ است برای درود ادا دینی
که ذکر کرده شده اند زیرا که نیامده است تحریق و چیزی از آنها و بعضی گفته اند که صواب همین است
زیرا که این انقبیل تغییر و عقوباتی است که راجع اند بسوی اجتهاد و صوابید یا نام بحسب مصلحت
پس هر آینه سوخته و گذاشته است آنحضرت و همچنین کرده اند خلفاء و بعد از آنحضرت و نظیر این است
که گفته شده که خمر خوار در مرتبه سوم و چهارم پس زده نشود پس منسوخ نباشد بخیر این نیست که
آن تقریر و قرار و ادا امر است که متعلق است باجتهاد امام وقت استی و محمد الدین فیروز آبادی
رحمه الله تعالی در سفر السعادت میگوید و کان یسجد فی امر الغلوة و الخیانة تشدید اعطیما و تقوی
هو نادر و عار و شتم علی الله الی یوم الیوم اقیمه و غل شخص قاهر با حراق ما اختاره و کند لک فعل ابو بکر
و عمر و یاسن باب التفریر بالمال و در فارسی سفر السعادت و ترجمه این عبارت نوشته و
غلول و خیانت از نیست تا کید و تشدید عظیم می فرمود و میگفت که آن آتش و عار قباح است
بر اهل آن تار و زیارت و کسی که غلول کرده بود و فرمود که کالای ویرا آتش بسوزند و ابو بکر و عمر
و همچنین کردند و این از باب تغییر مالی است استی و در در مختار در باب کفاله از نظر سوسی ذکر کرده
که سلطان را مصادره کردن برابر باب اموال یا زی نیست مگر بر علما و بیت المال و استلال
کرده است باینکه مصادره کرد و عمر رضی الله تعالی عنه برای هر چه رضی الله عنه و قتیکه عامل کرد و او را
بر بحرین بعد از آن مرفول ساخت و بگرفت از دوازده هزار انتقی کما سیاتی انشاء الله
تعالی و در ر و المختار حاشیه در مختار و رحمت قول مذکور میگوید که مراد صنف از علما و
بیت المال کسانی اند که بران مقرر باشند و خیانت کنند و اموال بیت المال و همین حکم
است برای کاتبان و منشیان از اهل فقر و غیره و قتیکه توسع کنند در اموال و تعمیر کائنات را که
این دلیل خیانت ایشان است و حق اند بآنان کاتبان و دبیران اوقات و مانند آن و قتیکه

و شرط مال غنمه من غرامات و بنا عن و جل لیس لال محمد منها شئی ای در
هر چند نه شران و در چهل نیت لبون ست یعنی از سه چهل شتر که چنده در چرگاه بوند و برای بار
بر داری نباشد نیت لبون گرفته شود جدا کرده نشود و شتری از حساب آنها یعنی جدا کنند
یکی از شیرکان ملک خود را از ملک صاحب خود هر سیکه از آن هر دو بدادند و او را حالیکه طلبکار
اجرت پس برای او ست اجران و سیکه منع نماید و باز ماند از دادن زکوة پس هر آینه مالگیرند
آنرا و نصف مال او را از روی عقوبت از عقوبات اسیر و جل نیست برای آل محمد از آن چیزی
و دانستی است که در لفظ انا اخذ و ها و شرط مال محمدین را انتقال است حربی میگوید که را و س
در روایت لفظ و شرط مال که بفتح شین مجید و سکون طاء مملو و آیه که در خطا کرده است بلکه صحیح و
شرط مال بضم شین قرشت و تشدید طاء مملو که سوره و فتح رای مملو است بنا بر صیغه ماضی مجهول یعنی
کردانیده شود مال او در نیم و بعد که گیرنده اختیار داده شود و تا نیمه بهتر است آنرا برای عقوبت
کردنش بر منع زکوة لیکن آنچه بر او لازم نیست از و گرفته شود و زکوة و خطابی در باب و این
قول حربی میگوید که من این تغییر را نمی شناسم که چه معنی دارد و بعضی گفته اند که معنیش چنین است
که حتی زکوة از او گرفته نشود بلکه تمام و کمال گرفته شود و اگر چه شرطی از مال او تلف شود و چنانچه
مشاوره ویران را گو سفند بود و دهمه تلف شدند و بست گو سفند باقی ماند و زکوة هزار گو سفند
ده گو سفند از او بگیرند که نیمه گو سفند بای باقی مانده است و این هم بعید است زیرا که لفظ حدیث انا
اخذ و ها و شرط مال و او است و نفی کرده است انا اخذ و شرط مال و در فتح الود و وحاشیه ابو داود
میگوید که نظائر عقوبت بالمال در احادیث و اخبار بسیار وارد اند و امام احمد بن حنبل هم این
عمل نموده و در ذیل عامه فقها آنست که بر تلف کنند زکوة از شریک یا از قیمت واجب نیست انتهی
نمایه فتح الود و دوشوکانی و ذیل الاوطار میگوید که در قوله انا اخذ و ها و شرط مال است لال
بر نیکه امام را می رسد که زکوة را قهر و اجبر است آنرا اگر چه صاحب مال بدان راضی نباشد و بر آنیکه و کاش
قبض زکوة بسوی امام است و همین فقه است امام مالک و ابو حنیفه و اصحاب و و قوله شرط مال

ای بعضی مال او را استدلال کرده شده است باین قول بر جواز عقوبت بالمال که امام را عقوبت
باخذ مال جایز است و همین رفته است شافعی در قول قدیم و همین حدیث استدلال کرده است
این قول رجوع کرده و گفته که عقوبت باخذ مال در صدر اسلام بود پس منسوخ شد و چنین گفته
اگر شافعی و بیهقی در تعیین میگوید که نوادی این قول شافعی را تعقب کرده و گفته کسی که دعوی
میکند که عقوبت باخذ مال در ابتدا در اسلام بود و دعویش بثبوت پیوسته و نه معروف شده
و دعوی نسخ اجماع تاریخ مقبول نیست و حال آنکه طحاوی و غزالی بر نسخ عقوبت بالمال اجماع نقل
کرده اند و صاحب ضرر النهار از نوادی ذکر کرده که او یعنی نوادی هم مانع طحاوی و غزالی
بر نسخ عقوبت بالمال اجماع نقل کرده و این مخالف آنست که از و بالا نقل کردیم که دعوی نسخ
بثبوت پیوسته پس این مقام نظر و مائل است و شافعی زعم کرده که ناخنش حدیث ناقه بارضی الله
عنه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باره ناقه بارضی الله عنه حکم کرده بخان انچه که نقصان
کرده بود و بمقتول نشده است که در آن قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تاوان مضاعف کرده
باشد چنانچه امام مالک و ابو داود و ابن ماجه از زمام بن سعید بن عقیسه روایت کرده اند که آن
ناقه لبراء بن عازب دخلت حائط فافسدت ففقد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان علی اهل السما و اظ حفظها بالنهار و ان ما افسدت المواشی باللیل
ضامن علی اهلها شواکافی و زیل الا و اظرافه گفته که ترک او علیه الصلوة و السلام باخذ بالمال
درین قضیه مستلزم ترک مطلق نیست و بر عدم جواز عقوبت بالمال و نسخ آن حجتی نمی تواند شد
رفته است بسوی معاقبت بالمال امام یحیی و بدو گفته اند که نبایدیم و رجوع عقوبت باخذ مال
خلافی در اهل بیت استقی باید دانست که این حدیث بهرین حکم را حاکم و بیهقی هم اخراج کرده
و یحیی این معین گفته که این حدیث صحیح است و تنبیه باشد از غیره و اختلاف کرده اند و هر چند
تخاری میگوید که او مختلف فیه است و ابو حاتم میگوید که باوجه گرفته نشود و از شافعی رضی الله
تعالی مر و است که حدیث بهر جهت نیست و این حدیث را اهل علم ثابت نمیدارند از امام احمد

این حدیث پرسیده شد گفت که من وجه این را نمیدانم و ابن حبان میگوید که اگر نمی‌داند
 این حدیث هر آینه داخل میگردم به نزد او در ثقات و ابو خزیمه میگوید که به غیر مشهور العالیست
 و ابو طلح میگوید که بهر مجهول است و تعقب کرده شده است قول ابن حبان و ابو خزیمه
 باینکه نقد گفته اند بهر اجماعی از ائمه این حدیث میگوید که گمان نمیکنم حدیث او منکر باشد
 و راجح است که بهر اباس به است و روایت کرده اند از ثقات مردم و قوی گشته که ترک کرده است
 این را عالمی هرگز و نگار کرده اند و در هر آینه شرط میبانت لیکن ابن قطان او را توثیق کرده و
 گفته که این امر بهر انصاف نیست و در بعضی الضعفاء میگوید که بهر بن حکیم بن معاذ قشیر
 صدوق این حدیث است و حدیث او حسن است توثیق کرده است او را ابن مینی و ابن حنین
 و نسائی و حاکم میگوید که حدیث او صحیح است و بخیرین نیست که ترک شده است از صحیح بخاری زیرا که
 آن نسخه شاذ بود و انتفی و هم توثیق کرده است او را ابن جارد و وغیر و ترمذی چند احادیث او را
 حسن گفته و او را توثیق کرده و ثبت گرفته است با و احمد و اسحاق و بخاری خارج و ابو داود
 گفته که احادیث او صحیح اند و ابو ذرعه گفته که او صالح الحدیث است نهی دوم آنکه در بخاری
 و مسلم از ابی هریره مرویست که فرمود علیه الصلوة والسلام والذی نفسیه بیده لقد
 هممت ان امری یحطب یحطب ثم امر بالصلوة فوفن لها ثم امر جلا فی فی الناس
 ثم اختلف الی رحال فی سرایة لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم
 سوگند یکس که بقای نفس من در دست قدرت اوست هر آینه آهنگ کردم که امر کنم حج کرد
 بنیزم پس حج کرده شود و بنیزم پیغمبر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود برای
 آن پیغمبر کنم مردی را با است که درون مردم پس امامت کند مرا ایشان را پیغمبر ایم بسو
 مردان که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیز را
 که ظاهراً کرده ام از اقامت صلوة یا مصلیان یا تخلف کنم از نماز در جمع کنم بسوی آن مردان
 برای تعذیب ایشان تا سوخته شوند بر ایشان تا نمای ایشان گذاشته ترجمه اش شیخ نسوم آنکه

در مشکوٰۃ از عمر و ابن شعیب اخراج کرده که انسا الذی یصلی الله علیه وآله وسلم ما
 اباکرو و عمر یصلی الله عنهما محروقا متاع الغال و ضربوا و منعوا بسجده
 هر آینه نبی صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوخته اند متاع غلول
 کنده را زوده اند و او را محروم کرده اند و را از حصه او و در تزل لا و طاریا و دیگر این حدیث
 حاکم و بیہقی ہم روایت کرده اند و در اسناد این زہیر بن شمر خراسانی تزیل کہ است پیغمبر میگویی
 کہ او مجهول است چہاں کہ آنکہ ترمذی از عمر رضی الله تعالی عنہ روایت کرده کہ ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا وجدتم الرجل قد فعل فی سبیل الله
 فاحرقوا متاعه و اضربوا ہر آینه نبی صلی الله علیه و آله و سلم و ہر گاہیکہ بیاید مردی کہ بدست
 خیانتہ کرده است در راہ خدای تعالی یعنی در مال غنیمت پس بسوزید کالای او را و بزنید او را
 پنجم آنکہ ابو داؤد و از صالح بن محمد اخراج کرده کہ گفت صالح دخلت مع مسلمۃ ابن
 الرہم فاتی برجل قد فعل فسال سالما عنہ فقال سمعت ابی یحشد
 عن عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا وجا آثم الرجل قد فعل
 فاحرقوا متاعه و اضربوا قال فوجدنا فی متاعه مصحفا فسال سالما عنہ فقال
 بعه و تصدق بثلثه و اتحل شد من ہر اے مسلمۃ رضی روم را پس آوردہ شد مردی بال غنیمت
 کہ خیانتہ کردہ بود مسلمۃ از سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد المطلب یعنی از نژادی او سالم گفت کہ من پدر خود را
 شنیدہ ام کہ عمر بن خطاب از نبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکرد کہ فرمود چون بیاید مردی
 کہ در مال غنیمت خیانتہ کردہ است بسوزید متاع او را و بزنید او را صالح میگوید کہ در متاع او
 مصحف یا قسم مسلمۃ از سالم پرسید کہ مصحف را چہ باید کہ یوسالم گفت مصحف او را فروخت بکن و قیمت آنرا
 تصدق نماشت ششم آنکہ ہم ابو داؤد و بطریق دیگر از صالح بن محمد کور روایت میکند کہ گفت صالح
 غرق نامع الی الید ابن عثما و معنا سالما بن عبد الله بن عمر و عمر بن عبد الله بن
 فغل رجل متاعا فامر الی الید ایضا فاحرق و طیف به و لم یعطہ و ہر گاہیکہ

بهرامی و لید بن بشام و بود و همراهِ ما سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب و عمر بن عبد الله بن عمر
 پس بر نزد مردی متاعی را از غنیمت و لید حکم کرد متاع او سوخته شد و گردانیده شد انگس
 و تشنه گردیده شد و نذاد و در آنهم او بعد از روایت این هر دو حدیث مذکور را بود و او میگوید که همدان
 اصح الحدیثین نزد ابن عباس است ان الولید بن هشام احرق رجل ذیاد بن سعد و کلان
 قد غل و خسر به یعنی این حدیث اخیر صحیح ترین هر دو حدیث است روایت کرده است این را را
 غیر و احکم هر آینه و لید بن بشام بسبب تحت سامان زیاد بن سعد را بود که هر آینه خیانت کرده بود
 و نزد او را یعنی زیاد را بر پهل الا و طار گفته که این حدیث صالح را حاکم بیقی و ترمذی هم اخراج کرده
 و ترمذی گفته که این حدیث غریب است بخیر این وجه از وجهی دیگر این را نمیدانیم و هم ترمذی گفته
 که محمد بن اسماعیل بخاری ازین حدیث پرسیده شد گفت بخیر این نیست که روایت کرده است این
 صالح بن محمد بن انده و او در حدیث است ترمذی میگوید که غیر و احکم از آنکه در صالح بن محمد حکم کرده
 است و بعضی گفته اند که تفرقه شده است ابوبین حدیث و بخاری و در تاریخ او سطی گوید که عامه
 اصحاب ما در احراق مال غلول گفته و اباین حدیث احتجاج میکنند و این باطل و غیر معتد است زیرا که
 صالح بن زنده روایت میکند از سالم و او از پدر خود عبد الله و او از پدر خود عمر بن الخطاب
 که من غل فاحرقوا رجلا و یکسول و ابراهیم امر تابع نشده است و بنی علیه السلام علیه و سلم
 در باره غلول گفته و فرموده است که صلوا علی صاحبکم انتی و اقرطنی میگوید که بر صالح بن محمد
 در روایت کردن این حدیث حدیثین انکار کرده اند و هم گفته که برین حدیث او هیچیکس تابع
 نشده و این حدیث را بنی علی علیه و سلم اصلی نیست و محفوظ عند اهل آنست که حکم
 ابوحنیفه متاع غلول کننده سالم کرده و ابو داود و موقوفیت این حدیث را هیچ گفته و از تیره آخر
 اخراج کرده و گفته که این حدیث صحیح تر است انتی و بخاری و ترمذی باب حدیث لید بن بشام
 ابن عمر علیه السلام علیه و سلم و سلم انده عرق متاعه و همدان اصح مرتفع الباری
 میگوید که قول و بذات ایشا روسته یسوی تفسیرش آنچه در باره سوختن متاع غلول کننده انچه

ابن عمر مرویست و اخبار کج کرده است حدیثی سوطی متاع غلول کننده را با او معاذاً بنی نعل صالح
بن محمد بن زاهد لیشی مدنی که اعدا الضعفاست بدو و یکی مرفوعاً و دوم موقوفاً و در آخر حدیث گفته اند
حدیث صحیح تر است و بخاری و در تاریخ میگوید که در احراق متاع غلول کننده باین حدیث احتجاج
می کنند و حال آنکه این حدیث باطل است و نیست این را اصله در وایت غیر معتد است و در حدیث
از بخاری روایت میکند که بخاری گفته که صلاح منکر الحادیث است و در غیر یک حدیث ذکر غلول کننده
آمده است و در هیچ یک حکم سوختن مال او نیست اتقی بعد از نقل این مقال صاحب فتح الباری
میگوید که بعضی شراح صحیح بخاری از روایت اصلی که راوی بخاری است حکایت کرده اند که
در بخاری روایت او بجای قوله و لولیدنا که عبدالله بن عمر الخ و نیز که عبدالله بن عمر بنی کلیم و
است پس اگر سلفه الواقعی چنین است مرادش ظاهر است و درین صورت قوله بذالصح اشاره
باشد بسوی آنکه حدیثی که درین باب است و در آن ذکر تحریفی نیست صحیح تر است از روایتی
که در آن ذکر تحریفی است هفتم آنکه در صحیح مسلم روایت عامر بن سعد اخبار کج کرده که ان
سعد اسرکب قصصاً بالعقیق فوجد عبدالله قطع شجره و یخطبه فسلبه فلما سرج سعد
جاءه اهل العبد فکلموه ان یر و علیهم غلامهم و احلهم ما اخذ من غلامهم
فقال معاذ الله ان امرئ قد ینقلبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و ابان یزید علیه السلام سوار شد باراده رفتن قصر خودش که بمقام عقیق بود پس
یافت غلامی را که می جزو درخت را یعنی در ترم و هیزم میکرد و آنرا پس سلب کرد آن عبد را
پس چون باز آمد بیامد او را انکان آن عبد پس کلام کرد و نمود و گفتند او را که رو کند بر آنان
غلام آنان را یا وضع کن بر آنان و واپس نه آنان را آنچه گرفته است از غلام آنان پس گفت
سعد می پناهم باشد که در کفم چیزی را که غنیمت داد و عطا کرد من آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله
و ابان آور دانه یک که رو کند بسوی آنان و باز و بر آنان از آن غلام و سامان او و دریل الا و طار
گفته که بگرفت سعد رضی الله عنه سلب غلامی را که شکار می کرد و در ترم و هیزم و بدین گفت شنیدیم

ای خالده کدام چیز باعث شده ترا بر آنچه کردی آفت یار رسول الله بسیار دانستم این مال را فرمود
ای خالده رو کن بروی آنچه گرفتگی تو از گفت عوف پس گفتم مرغان را بگیر ای خالده آیا او را
نکرده بودم حق دوستی برای تو پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و عیسی است آن
عوف نمیگوید پس خبر دادم او علیه الصلوة والسلام را یعنی با آنچه واقع شده بود میان من
و خالده در باره سلب مقتول مذکور پس ششماک شد رسول الله صلی الله علیه و سلم و فرمود اسے
خالده رو کن برو آیا هستید شما و اگر نه یگان برای من امیران مرا برای شما صافی و پندیده ام
آنان باشند و بر آنان که در وقت و تیرگی آن بود در نیل الاوطار میگویی که و چه کم کردن آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بعدم رو کردن سلب مقتول بسوی مدوی سخت کلامی عوف بن مالک بود و نسبت
خالده بن الولید رضی الله تعالی عنه انتی در فتح الود و میگویی که ظاهر این حدیث آنست که سلب
برای قاتل است امام دوران اذن و بداند لیکن امام را میرسد که از قاتل گرفته بدیگر
بدیگر برای تا دیب انتی یازدهم آنگاه استلال کرده اند بسوختن علی رضی الله تعالی عنه طعام عتک را
و عتک یکسے است که غله را نگه دار و تا بگرفتی بفرد شایه و از دهیم آنگاه استلال کرده اند بسوختن علی رضی الله
عنه خانه های تو میکشیم و قند شیر و هم استلال کرده اند بعدم علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه
و اجر بر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه از چهاردهم استلال کرده اند و پیش طره کردن عمر بن الخطاب
بسعد بن ابی وقاص و رمال او که از عیال آورده بود از علی که فرستاده بود بران او را عمر رضی الله
تعالی عنه که قال فی نیل الاوطار پیشتر صاحب نیل الاوطار میگویی که ازین و لائل جوابا و او را
جواب از استلال دل که حدیث بنیست چنانست که محدثین را دوران مقال است که امر و ابن
در جان انسیند و حافظ و رئیس از ابراهیم حربی روایت کرده اند که او گفته است که در متن این
حدیث نقلی است که راوی را دوران و هم شده و آن این است فاما اخذ و ما من شطره و ترجمه این آنکه
گرفته اند و مال او و نیم و صدقه گیرنده را بران اختیار داده شود که شی بهر از ان همدرو
برگزنید برای حقوقت که دلش بر منع زکوة لیکن چیز مکیه بر و از این نیست از و گرفته نشود و یا آنکه

جواب از استلال
نیل الاوطار
نیل الاوطار

اینست که در این بیستمین مجله و کسر طارحه شده و بیانی للمقول است و عنینش آنکه گردانیده شود
 مال او بدو نیم پس صدق اختیار داده شود و تا که برگزید از نصفین نصف بهتر را نیست معنی آنکه
 ماگزیده نیم زکوة را و نصف مال او را انتهی و ازین قدح جواب داده اند که این چنین مقال و صحت
 حدیث قاضی نمیتواند شده علاوه آنکه خیر النصفین گرفتن هم در عقوبت بالمال داخل است زیرا که
 خیر النصفین زائد از واجب است و زائد از واجب گرفتن عقوبت است پس خیر النصفین
 عقوبت باشد و اما جواب از استدلال دوم که آن حدیث قصد کردن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم است برای سوختن خانه ای متخلفین از جماعت پس چنانست که سمن بر سه قسم اند اقوال
 و افعال و تقریرات و هم و قصد از اقسام باشد نیست و برین وارد میشود و کذب صلی الله علیه و سلم
 قصد میکنند که با کسی جایز باشد و جواب از استدلال سوم و چهارم و پنجم که حدیث عمر بن الخطاب
 است نزد ترندی و هر دو حدیث صحیح است نزد ابو داود و چنانست که در این حدیثها مقال
 است چنانچه از بخاری و غیره رقم کرده شد و جواب استدلال ششم که حدیث سعد بن ابی قیس
 است چنانست که آن گرفتن سعد از قبیل فدیه است چنانچه واجب میشود بر کسی که شکار کند جانور یا
 در حرم و غرض نبی صلی الله علیه و سلم از قول خود نخذ و اسلبه ایجاب فدیه است بر شکار کننده و بکار
 خیانت هتک حرمت حرم و اما استدلال هفتم و هشتم و نهم و دهم که حدیث گرفتن معلق قصه و
 و تغیریم ناهم گشته است پس جواب ازینها چنانست که مورد اینها خاص است بسبب بسو
 غیر آن متجا و زخمها هستند زیرا که اینها و باقی احادیث باب بر خلاف قیاس وارد شده اند
 بهجت آنکه در باره تحریم مال غیر کتاب و سنت وارد شده است کما و اما جواب از استدلال
 یازدهم که سوختن طعام محکمت و از استدلال دوازدهم که نندام خانه های خمر و شراب است و از
 استدلال سیزدهم که نندام دار جریر است که علی رضی الله تعالی عنه بعمل آورد پس چنانست
 که اینها تسلید صحت است و اما آنرا علی رضی الله تعالی عنه و بعد تسلیم آنکه این از فعل او رضی الله تعالی عنه
 است و یکتویم که این از قبیل قطع کردن در یغی نسا و و هم دم سجد خضار و شکستن مزایه بود

و اما جواب از استدلالی چهارم که مشاطره کردن عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه است
 مرسل حدیث و قاصر را پس چنانست که بعد ثبوت صحت آن میگوئیم که این هم قول صحابی است
 بر عیون کتاب و سنت ترجیح داده نخواهد شد و همان جواب است از روایت عباس رضی الله
 تعالی عنه انتهی کلام نیل الاوطار میگویم که بنای جوابات صاحب نیل الاوطار بر چهار پایه است
 یکی حرف قدح کردن در بعضی احادیث دوم تخصیص مورد در بعضی و ثلث کردن بفضل حایز
 بر خلاف قیاس سوم منع صحت استناد قطع کردن در غیر فساد چهارم حرج و موثر نبودن قول
 صحابی در عیون کتاب و سنت و هیچ یک ازین وجوہات درین مقام بنایه استقامت نمیدهند
 اما عدم استقامت وجه اول پس بدین توضیح است که در احادیثی مستدل قهر میکند چون
 حدیث صالح بن محمد مری ابو داؤد و در غلول و حدیث بنابرین حکیم مری ابو داؤد و در
 در زکوة و غیره آن حدیث موثر نیست زیرا که حدیث صالح بن محمد را نیز بهیچ شاهد موثروست
 چنانچه صاحب نیل الاوطار خود آنرا رقم کرده و قطع قدح حدیث بنابرین حکیم و غیره را بقا
 بالتفصیل مرقوم گردیده علاوه آنکه با سواى احادیث مقدّمه دیگر احادیثی که درین باب مذکور
 شده اند نخواهند شد احادیث مقدّمه را شواهد بالمعنی اند پس قدح کردن مستدل و در
 بعضی احادیث قدح در کل نخواهد بود و اما وجه دوم پس وجه عدم استقامتش آنکه تقریباً تمام
 گشته و تقریباً معلق و قصیده و دیوانچه یکم از خصائص نگار آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در
 خصائص نه شمرده و نه تصریح بدان کرده که این هر سه وقایع مختص بجوار و دفعه و مانند بلکه
 احادیث باب که گذشت و خواهند یافت دال اند برین که هر سه وقایع مذکور به خاص مجرب
 نیستند و در الزامات الحقا گفته که اصل درین باب آنست که غیر رضی الله عنه تغییر بالمال میکرد
 درین باب احادیث مرفوعه و توقّف بسیار دارد اند انتهی پس هر سه وقایع مذکور را میبورد
 خصوصیتی نباشد و آنچه مستدل میگوید که این هر سه حدیث مذکور و باقی احادیث باب بر خلاف
 قیاس دارد شده اند از موارد و خود را استناد نخواهند شد این استدلال درین مقام تمام است

این حدیث صحیح است
 و در بعضی نسخ
 از روایت صحابی
 است

زیرا که تفسیر بالمال در وقایع مذکوره اگر فقط از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منضمه قوت
 می نشست و عمل هیچ صحابی بران بوقوع نمی آمد هر آینه استدلال مستدل مقیم میشد لیکن چون
 عمل صحابی پیش عمر و علی و غیر صحابه رضی الله عنهم بدان واقع شده و بعد بطریق و کثرت از روایات حکم
 شهرت پیدا کرده و ناخوش به ثبوت نه پیوست استدلال مذکور در ان جاری نخواهد شد زیرا که
 اختصاص بخصوصیات شرعی خاصه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه خصوصیت
 جواز زوجات زیاد از چهار و واپس دادن تمکین و مانند آن دیگر بر او تعلیم و تخصیص
 و نسخ احکام شرعی و غنی نیست و درین امر صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم متساوی الاقدام اند پس
 تفسیر بالمال فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقایع مذکور مختص بمواری نخواهد بود
 زیرا که عمل صحابه بدان واقع شده است پس بسوی غیر متجاوز شد و هر گاه بسوی غیر تجاوز شد
 خاص بمواری و نه آن گفت علاوه آنکه قضایای مذکوره را خاص بمواری گفتن فقط احتمال است نه
 مواجب لذتیه گفته انحصار لایثبات بالاحتمال انتی و آنچه مستدل میگویی که در باره تحریم مال
 غیر کتاب و سنه وارد شده است جوابش آنکه در آیه کریمه قید بالباطل آورده اند و تفسیر کردن
 پیوستن آن از زوجات شرعیست زیرا که مشروعیست تفسیر برای انبار و بارداشتن از معاصی
 بموجب کتاب و سنت است کما مشروعیست بر تفسیر آن که امام ابو حنیفه و مالک بموجب آن
 رفته اند چنانچه بالا نقل کرده شد پس اجرای تفسیر برستی آن از قوله بالباطل مستثنی است علاوه
 آنکه معاصی بر دو گونه اند زیرا که خالی نیست که در عصیان یا اطلاق حق از حقوق الله تعالی باشد
 چون حاضر نشدن بجاعت یا ترک صوم یا صلوة و مانند آن و یا در ان اطلاق حق از حقوق العباد
 بود چون تسابل و تغافل عامل سلطان از کار رعایا و بر یا و غیره امور ملکی و مالی که از جانب امر
 بر و مقر است و خیانت عهده و کار رسید که بر آن مامور بود و گرفتار مالی نمیدانند آن زیرا که
 اگر چه درینها اطلاق حق عید است لیکن چون عامل سلطان از جانب سلطان و ملازم از جانب
 اقامه و عهده از جانب سید که هر یکی ازینها بر کار و خدمت مقرر و خوش از جانب امر مامور و

دیده و دانسته در کار و خدمت مفوضه خودش تعاضل و خیانت و زواین تعاضل و خیانت
 او اطلاق حق العبد است و اطلاق حق غیر از کبار و پیران است که لفظی حدیث حجة الوداع که بالا
 مذکور شد و غیر مخصوص قاطعه بازماندن از اطلاق حقوق العبد و مامور به است و هرگاه بازماند
 از اطلاق حق العبد مامور به شد اطلاق حق العبد مستلزم اطلاق حق تعالی گردد پس در
 اطلاق حق العبد و حق تلفی پدید آمدن یک تلف حق العبد و دوم تلف حق تعالی و تقدس
 شأنه و تاکید شایع علام در باره استیغای حقوق العباد زیاده تر است به نسبت تاکید
 باب ادای حقوق الله تعالی و تقدس از اینجا است که حقوق الله تعالی توبه و حج گزاردن
 معاف میشوند بخلاف حقوق العباد که توبه و حج گزاردن هم معاف نمیشوند مگر در قول بعض
 از حج گزاردن معاف میشوند پس ادا و استیغای حقوق العباد و کدترین مامور به است
 و بالا رقم طراز کرده که تغییر بالمال در اطلاق حق تعالی و حق العبد هر دو از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم ثابت است اما در اطلاق حق الله تعالی چون قصد کردن آن سرور علیه
 السلام تخریق خانه های تارکان جماعت و اما حق العباد چون غرامت بشکین کردن و برتر
 معلق و چنین در ابل مکتوبه چنانکه فرمود علیه السلام ضال الا بل المکتوبه غرامتها
 و مثلها معها کما مر و این هم دانسته شد که تعزیر فیض بر برای حاکم است پس تعزیر
 با خد مال تحت آن در اطلاق حقوق بوجه مذکور هم بر روی نص و قیاس باشند پس از اختلاف
 قیاس و خلاف نص چه گونه توان گفت علاوه آنکه کریمه و لا تأکلوا اموالکم بیسئکون و او
 بهمالی الحاکم و حدیث حجة الوداع بر عموم خود نیست احادیث هر سه واقعه مذکوره و غیره
 عموم و اطلاق آنرا نسخ کرده و این باتفاق علماء اصول جایز است چنانچه اهل اصول حنفی
 آنرا نسخ و صف الکلم گویند و شافعیه تخصیص و بیان خوانند چنانچه در کتب اصول منقول
 است و تفصیل این اجمال و جواب و به چهارم مرقوم خواهد شد جواب از وجه سوم آنکه مستند
 اسناد فعل علی احادیث فعل عمر رضی الله تعالی عنهما بشواهد بالمعنی اندیش صورت ثبوت حمل

نمودنش بر قطع کردن ذریعۀ فساد و منحصر داشتنش بر همین عرض نقطۀ احتمال و دعوی
 بلا حجت محتاج به برهان مثبت است و اذاجار الاحتمال بطل الاستدلال و ثانیاً آنکه ظهور این
 فعل از علی رضی الله عنه بجهت قطع کردن ذریعۀ فساد و تغییر بالمال بودنش را مغل و منافیه
 نمی تواند شد که این جواب وجه چهارم آنکه آنچه مستدل در باره مشاطره عرضی است تناسله
 عنه مر سعد بن وقاص را گفته که ثبوت و صحت این قول صحابی است بر عموماً کتاب
 و سنت ترمذی و او نخواهد شد انتہی میگوید که در صحت و ثبوت این فعل یعنی تفریز بمشاطره کردن
 بسعد کلامی نیست بلکه ثبوت این فعل از عرضی است تعالی عنه بسبب کثرت ورود آثار و اخبار
 بتعدد طرق و تنوع روایات و اختلاف و قانع حکم شهرت بلکه تواتر معنوی پیدا کرده چنانچه
 از ما سبق و آنچه می آید پیدا و هویدا است و قول مستدل این قول صحابی است بر عموماً کتاب
 کتاب و سنت ترمذی و او نخواهد شد انتہی جواب این قول صحابی نیست بلکه اصل تفریز
 بالمال از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است چنانچه ما بتاکر و دیگر روایتی قول
 و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسخ عموماً کتاب و سنت میتواند شد چنانچه در
 نور الانوار میگوید و یسیر النسخ بالکتاب و السنة متفقاً و مختلفاً یعنی نسخ الکتاب بالکتاب
 و السنة و کذا یعنی نسخ السنة بالسنة و الکتاب المتسخ انواع التلاوة و الحکم جمیعاً
 و الحکم و التلاوة و التلاوة و الحکم و نسخ وصف فی الحکم و ذلك مثل الزیادة علی النص
 کزیادة مسیح الخفین علی غسل الرجلین الثابت بالکتاب فان الکتاب یقتضیان یکو الغسل
 هو الوضیفة للرجلین سواء کان متخففاً و کلاً و الحدیث المشهور نسخ هذا الاطلاق
 وقال والغسل اذا لم یکن لابس الخفین فالآن صار الغسل بعض الوضیفة فانها
 نسخ عندنا و عند الشافعی رحمہ الله تخصیص و بیان فلا یجوز عندنا الا بالنسخ
 المستوات و المشهور کسائر النسخ و عندنا یجوز تخیر الواحد و القیاس انتھ
 پس نسخ و تخصیص و عموم آید مذکور و سنت مسطورہ باحادیثی واقع شده است که قدر تشکیک

بیمه بکرمه بکرمه بکرمه

در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هر کس که در این کتاب بخواند و بفهمد و عمل کند به آن، خداوند او را از هر در و راهی که خواهد، بهشت را هدایت کند. این حدیث در کتابهای معتبره و در حدیثهای معتبره آمده است. در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هر کس که در این کتاب بخواند و بفهمد و عمل کند به آن، خداوند او را از هر در و راهی که خواهد، بهشت را هدایت کند. این حدیث در کتابهای معتبره و در حدیثهای معتبره آمده است.

آنها باعتبار تعدد طرق و اختلاف قضایا حکم شهرت پیدا کرده است نه بفعل و قول شریعی
و عباس و غیر هم رضی الله عنهم بکلیه فعل ایشان اقتدا بسنت بود و نسخ و تخصیص در عموم کتاب است
و سنت و آنچه مستدل میگردد که باقی احادیث بر خلاف قیاس وارد نشده اند بواسطه آنست
که خلاف قیاس قضیه و حکمی است که اصلش یافته نشود و اصل تغییر بالمال با احادیث ثابت است
و عمل صحابه بان شاهد و موکد ثبوت آن پس چندین احادیث را با وجود کثرت در روایات
قیاس قرار دادن محل تامل است و قطع نظر از احادیث مذکوره درین باب احادیث و اخبار
دیگر نیز بسیار وارد شده اند چنانکه بنزدی از آنها رقم طراز میگردد و از آنجمله آنکه در روایات بسیار
از ابن عباس کرمی آورده که نامه نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودی نمی نمایی الله
الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الى سبغ نهضد ابن یزید السلام علی من آمن
بالله عز وجل و در سوره بکره یابی نهضد فی الوظیفه الفریضه و لکم الفایض فما
الفریش و ذوالعنان لکوب و الفلأضبیس لا یمنع سرحک ولا یفقد طحکم و لا
یحبس دزکم ماله نظیرها الا افاق و تا کون الرهاق من اقرا بما فی هذا الکتاب
فله من سرقول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاء بالعهد و الذمیه
و من ابا فعلیه الربیع و الوظیفه بمنع حق و اوجب الفریضه ماشیه کمن سال فی شام
در زکوة این قسم مال روی را چنانچه نسبتا یم بهترین مال را الفارض بنافرضه و معجزه می یابد
یعنی این هم در زکوة نخواهیم گرفت الفیرش بفتح فاء و کسر راء ممله و کسر یاء تحمیه شین معجمه در آخر معنی
شتر ماده نوزانیده که آن از خیار مال است و بعض گفته اند فریش آنچه از شتران به جهت حسن
بار برداشتن نتوانند ذوالعنان بکسر عین ممله و دونون میان آنها الف است پس که لگام سهولت
گیرد و سواری آسانی و بدین معنی گفته نشود زکوة از فرسهای که برای سواری صاحب دین
اند الفلو کرده است چنانکه از شیر باز کرده باشند یا یک ساله شده باشند ضبیس بفتح ضا و میجه کسر
بار موحده و سکون تحمیه سین ممله در آخر معنی آنچه سواری آن دشوار بود و کجاست معنوی تواند

و این حدیث در بعضی نسخ
در کتاب الفرائض است
و در بعضی نسخ در کتاب
الزکوة است

و این حدیث در بعضی نسخ
در کتاب الفرائض است

که مراد حرون و سرکش بود گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان منت نهاد
 بفرو گذاشتن زکوة و زاسپان حید که ذوالعنان باشند و ردی که فلو ضعیف است و این
 اظهار احسان بود بر آنها و نه عدم زکوة اسپان بقول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت
 است لاینکه بنا به مجهول است شرح بفتح سین مهمله و سکون برای مهمله آنچه بحر اگاه رود و از خوا
 و مراد آنست که مطلق ماشیه ایشان از چراگاه منع کرده نشود و الا یضدای و لا یقطع ما خود است از
 عضدها و اقطع و قتیکه به مجز و آنرا یعنی بریده نخواهد شد و خشان طلع باشد یا غیر آن زیرا که چون از برین
 طلع که شجر به برست مانعت شد غیر آن بطریق اولی ممنوع باشد اما قییم ساکن میان دو و همزه اول
 مکسوره دوم محذوفه قان در آخر یعنی بغض و مراد و رنج یا پوشیده داشتن کفرست مع ظلم
 خلاف آن ماقبل از مکسوره بعد قییم یعنی نظر عداوت داشتن و در بعضی روایات رباق مکسر
 را از مهمله مکسوره ففتح بار موحده است یعنی رسن و مراد و نقض عهد است از رقانی ترجمه نامه شریفه
 آنکه آغاز نمیکند بنام خدا که مهربان نباشند است از جانب محمد رسول الله بسوی بنی نهد بن نید
 سلام باد بر کسی که بگوید بخداوند تعالی عزوجل و رسول او برای شماست ای بنی نهد و حق
 واجب ماشیه کمین سال و بیمار نو نو زائیده و اسپ باسانی گام گیرنده رهوار و اسپ حرون
 و سرکش یا خور و سال یعنی هنگام صدقه گرفتن مال روی و کم از برای شما باشد چنانچه بهترین
 آن برای شما خواهد بود و گرفته نشود و صدقه مگر مال او وسطه و از اسپانی که لائق سواری و رهوار
 باشد که این قسم اعلی است یا حرون و سرکش و خور و سال که این قسم روی است پس ازینما
 در صدقه گرفته نخواهد شد و منع کرده نشود چراگاه شما و بریده نشود و دخت شما و باز داشته نشود
 شیر شما یعنی ماشیه شیردار از چراگاه باز داشته نشود که صدقه گیرنده آنها را و چراگاه جمع نموده
 بشمار و از چریدن منع نماید که این باعث کفر است یا چیزی بستاند تا وقتیکه پوشیده نداید
 و رباطن خود با عداوت و بغض را و بخوبی رسن عهد را یعنی تا وقتیکه عهد را بشکند یکسکه اقرار
 نماید یا آنچه درین کتاب است پس برای او از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفاء است

بعد و دهم است و کسیکه ایاکنی از آنچه مذکور شد پس بروی است زیاده از وظیفه مقرر
 زرقانی و رخت لفظ ربوۀ فی نگار و که ربوۀ یعنی زیاده است یعنی کسیکه از دادن زکوٰۀ باز ماند
 پس بروی زیاده است بر فرضیه برای عقوبت کذا فی المواهب و زرقانی شارح مواهب
 تحت این قول میگوید که گفته است این را ابن اثیر و چین راست است بهر قدر زیادتی که بود
 و تجانی میگوید که منیش آنکه گرفته شود از زعفران و زیاده کرده شود بروی مثل آن چنانکه
 در جمیعین است که مقرر فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمر رضی الله عنه را بر صدقه پس
 بخد مت شریف او صلی الله علیه و سلم عرض نموده شد که منع کردند ابن جیل و خالد بن ولید
 و عباس زکوٰۀ را یعنی زکوٰۀ غنی آنچه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم چرا که و هید
 ابن جیل زکوٰۀ را بر آینه او بود فقیر پس غنی کرد او را الله تعالی و اما خالد پس بر آینه شفا ظلم
 میکند او را و بدستی مجوس بوده است زره های او در راه خداوند تعالی یعنی او زره بار
 برای جهاد وقف کرده است برای تجارت نموده است پس از و مطالبه زکوٰۀ نباید کرد و
 و باره عباس فرمود اما عباس فی علیه و مشاهداً علیها ای علیه صدقة حجة
 توخذ منه لانه یعطی لانه لا یحل له الصدقة انتهى یعنی بر صدقه واجب است
 گرفته شود زونه آنکه بر آینه داده شود با صدقه زیرا که نیست حلال برای او صدقه از آنجمله
 ابو داؤد و نسائی از ابی هریره اخراج کرده اند که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اذا سرق العبد فلیعوه و لونه بمنش و تنیکه بدزد و عبد پس بفرشید آنرا اگر چه نیم اوقیه
 بود نیم اوقیه میباشد و آن سبت در هم است و اوقیه چهل در هم میباشد و قبل النش النصف
 من کل شیء از آنجمله آنکه امام مالک از هشام بن عروه و داؤد از یحیی بن عبد الرحمن
 بن عطاء اخراج کرده که ان رفیقاً لحاطب سر قوا ناقة لرجل من مزدنیه
 فانتزها فخرج فذللها الی عمر بن الخطاب فامر عمر بن الخطاب ان یقطع
 ایدیه و یصوئ قال له عمر آری ان یجیعهم ثم قال عمر والله لا یغفر الله لعلی عیسیٰ علیه

ثم قال لكم اني قد كنت في مكة وانا لله منعها من ان يبعثوا فيهم
 فقال اعطاه ثمان مائة درهم ثم آتاه غلامان من اهل مكة بن بلقيس بن زيد ثم آتاه
 من اهل مكة من اهل مكة بن بلقيس بن زيد ثم آتاه من اهل مكة بن بلقيس بن زيد
 خطاب راس الحكم فرمود عمر صلت بن بلقيس بن زيد ثم آتاه من اهل مكة بن بلقيس بن زيد
 رضی الله تعالی عنه خطاب را که سوگند بخدا که هر آینه تاوان کنم ترا و این که دشوار شود بر تو پسر
 فرمود برای منی که چه قیمت است شتر را ده ترا پس گفت منی بودم و امید که من میگردم
 و باز میباشم آنرا از چهار صد درم پسر فرمود عمر خطاب را که بده او را شصت صد درم
 امام مالک میگوید که نزد ما و بار باره و دو خند و هانیدن برین حدیث عمل نیست شاه ولی الله
 حدیث و بلوی قدس سره و راز الة الخفا و تحت این حدیث می نگار د که اصل درین
 آنست که عمر رضی الله تعالی عنه تغزیر یا مال میگرد و وزیر عیال احادیث مرفوعه و موقوفه
 بسیار دارد و از انستی از آن جمله آنکه و راز الة الخفا بروایت احمد بن حنبل از عیال بن رفاعه
 اخراج کرده که گفت بلغ عمر ان سعدا لما بنى القصر قال انقطع الصلوات فبعثت
 اليه محمد بن مسلمة فلما قدمه اخرج ذنبا و اوسرنا ناسرا و اثناع خطبا
 يدبرهم و قيل لسعد ان رجلا فعل كذا و كذا فقال ذاك محمد بن مسلمة و نوح
 اليه فحلف بالله ما قاله فقال نوحى عنك الذى يقول و يفعل ما امرنا به
 فاحرق الباب ثم اقبل يعرض عليه ان يزود فابى فخرج فقد على عمر
 فخرج اليه فصار ذهابه و وجوعه شبع عشرة فقال لولا حسن الظن بك لراينا
 انك لو تود عنا قال بلى ارسل يقرأ السلام و يعتذر و يحلف بالله ما قاله
 قال فهل زودك شيئا قال لا قال فما منعك ان تزودني انت قال انى
 كرهت ان امرؤك فيكون لك البارء و يكون لي الحاد و حولي اهل المدينة
 قد قتلهم الجوع و قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول لا يشبع

الرحیل دون جاده رسید عمر رضی الله تعالی عنه را بر آئینه سعد هرگاه بنگار و قصر گفت منقطع
 شد خبر پس بفرستاد عمر رضی الله تعالی عنه بسوی سعد محمد بن مسلم را پس هرگاه بیاورد محمد بن
 مسلم بیرون آورد و سنگ چاقا خود و شش البیض و خشت آتش آنرا و خنجر پشمیه بدو همی و گفته شد
 برای سعد که بر آئینه مردی کرده است چنان و چنان پس گفت سعد که آن محمد بن مسلم است پس برود
 آمد سعد بسوی او پس سوگند یاد کرد و باسد که گفته است آن کلام پس گفت محمد بن مسلم و انما
 کرد از تو آنچه میگوئی تو و بکنیم آنچه امر کرد و غلیظه مار اباان پس بسوی خشت و دروازه را پست
 شد بسعد و پیش کرد و بر سعد که ز او راه بدید و او را پس ابا و او را محمد بن مسلم از او گرفت پس
 بیرون آمد و قدوم کرد بر عمر رضی الله تعالی عنه پس مبادرت کرد و بسوی عمر و جلد تر رسید پس در
 رفتن و باز آمدن محمد بن مسلم نوزده روز پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه اگر نمیخواهی حسن بطن یعنی
 مار ایتو بر آئینه گمان می بردیم که بر آئینه تواند انگریزی از ما یعنی حکم مار را گفت محمد بن مسلم آرس
 بگذارد و او را بنخواستند از اسلام و عذر می کنند و سوگند می خورند و باسد که گفته است یعنی آنچه بسمع عالی تو
 از او رسانیده اند گفت عمر رضی الله تعالی عنه پس آیا ترا ز او راه داده است چیزی گفت
 محمد بن گفت محمد عمر رضی الله عنه را پس چه چیز باز داشت ترا که ز او راه میدادی تو مرا عمر
 رضی الله عنه گفت بر آئینه نکرده داشتیم که امر کنیم برای تو ز او راه داد و این پس باشد برای
 تو نفع و باشد برای من ضرر و حال آنکه گرد من اهل مدینه اند که بر آئینه کشته است ایشانرا
 اگر شکمی و بد رستیا کشیدیم رسول الله صلی علیه و سلم را که میفرمود و میرنخورد و مروی بدون سبیل
 خودش در روضه الاحباب در سبب قصربنای کردن سعد نوشته که در ایامیکه سعد
 رضی الله تعالی عنه از جانب خلافت پناه عمر فاروق رضی الله تعالی عنه پر کوفه عامل بود
 و نظر بطریق ایوان کسری و عمارات رفیع و دور وسیع و منیع و مدائن داشت برای خود
 بنای مانند قصر کسری حصین در غایت رفعت و نهایت فسحت اساس نهاد و چون آن قصر
 عالی با تمام رسید و روی که بر قصر امیرض مدائن بود پر کنند و بر عمارت خود نشانند و مدائن نیز آلات

و نشان آن قصر مدائن
 یعنی سعد بن ابی وقاص
 سکونت آن قصر مدائن
 او در مدائن قصر مدائن
 عمر را

و ادوات تجارت بسیار از دانه بد آنجا بروند و در عمارت خود گردانند چون خبر رفت
و فحمت کو شکس با بایر المومنین عمر رسید خاطر بسیارش بسیار از وی تافته گشت محمد بن سلمه
طلبیده نامه بد و داد و فرموده با کوفه رود و با سعد کماله نماید و فرماید که تا پیغمبر حج کنند
و در کو شکس او بسوزانند و نامه بد و رسانند و بلا توقف و تکلم مراجعت نماید محمد بن سلمه
فی الفور بجانب کوفه روان شد و مامورات امیر المومنین به تقدیم رسانید و نامه بسعد داد
و با وی سخن ناگفته باز گشت سعد هر چند التماس گشت نمود تا بسبب غیابت قیام نماید
مبذول نداشت و مبلغی برسم انعام بر عرض کرد و مقبول نیفتاد و سعد چون
نامه امیر المومنین بکشود نوشته بود که چنین بمن رسید از تو که قصری اینجاست و حصار
مینماید مانند قصور اکاسره بنکر و در کو شکس که می آورده در کو شکس خود نشاند و این امر
همانا بخت آن اختیار نموده تا حجاب و در بانان بدان و نگاه نشانی و ایشان اهل عبادات را
از دخول در آن قصر حجب بخشد کنند چنانچه حاجبان و در بانان ملوک عجم میکردند و آن سبب تمام
مسلمانان در عقده تعویق و تعلیل افتد بآن مانند که حکم جرجار مذنب و سیرت اکاسره گرفتاری
و اعراض از سیرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمودی این صورت از تو بغایت ناپسند
و با قصور واقع شده چه ترا احاطت مسالحو با و عباد و مراقبت جد و صلاح و فساد می نماید
کرد و آن امر بایر و مقصود منافاتی ندارد و خلافتی کامله دارد بآنکه اکاسره را از قصر بقبول و پیغمبر را
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ازین خاکه آن متکاب بمحلم افلاک برده کس فرستاد هم نادر کو شکس
ترا پاک بسوزد و از تو پاک تدار و ترا از جهان دور و روانه بس هستی کی که در آنجا نشینی و دیگری
که بیت المال مسلمانان گردانی آورده اند که سعد سرائی پیدا کرد که در و دو خانه بود یکی را
بیت المال و دیگری را سکن خویش گردانید و آن کو شکس محروق بچنان ویران بماند
حکومت سعید بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنه که از او بن ابیهره را از قبل خویش بایست
عراق فرستاد و بدینجه که سعد طرح انداخته بود و آن ویرانه را تعمیر نمود و منصوبه و بهر برادر

نسخه

کسیاری از حکام ایام را در آن قصر خانه گیر ساخته و آخر بعد از تفرقه و بای و قصر الامارت نام
 کردند و آنجا بنیاد آنست که دراز از آنجا آوروه که کتب عمر و رضی الله تعالی عنه
 الی عمر بن العاص و هو عامله علی مصر اما بعد فقد بلغنی انه ظهر لك مال
 من ابل و غیره و شداد و علمان و لم یکن لك قبله مال و لا ذلک من من فیک
 فانی لل هذا و لقد کان لی من السابقین الاولین من هو خیر منك و لکنی استعملتاه
 لعنائک فاذا کان عکاک و علینا یموتون و علی انفسنا فاكتب الی من این مالک
 و جعل و السلام فكتب الیه عمر بن العاص قراءت کتاب امیر المومنین و لقد صدق
 فاما ذکره من مالی فانی قد مت بلده الاسعار فیها رخصه و الغر فیها کثیره
 فجعلت فضول ما حصل لی من فیک فیما ذکره امیر المومنین یا امیر المومنین لو كنت
 خیانتک لنا سحلا لا ما ضلک حیث اتقمتنا فاقصر عننا عناءک فان لنا احسابا
 اذا رجنا الیه اغنتنا عن العمل لك و اما من کان عندک من السابقین الاولین
 فهلا استعملتهم فوالله ما وقفت لك با یا فكتب عمر اما بعد فانی لست من شطیرک
 و تشقیقک الکلام فی شئی انکم معشر الاصرار و اکثر الاموال و اخلا تم الی الاعداد و انما
 تاکنون النار و تو ثون العار و قد وجهت الیک محمد بن مسلمة لیشاطرک علی
 ما فی یدک و السلام فلما قدم علیه محمد اتخذ له طعاما و قد صدقه الیه فانی ان
 یاکل فقال مالک لا تأکل طعامنا قال انک علمت ان طعاما هو تقدمه للشیر
 و لو کنت علمت انی طعام الضیف لا کله فابعد عنی طعاما و احضر لی مالک فلما
 کان العبد احضره مالک فجعل محمد یاخذ شطرا و یعطی عمر الشطرا الی الجوارح
 بنو شیت عمر بن لبوی عمر بن عاص و او عامل او رضی الله تعالی عنه و بر مکره اما بعد
 پس هر آینه بر سید مرا که هر آینه ظاهر شد برای تو مالی از شتران و غنم و خا و مان غلامان
 و نه و برای تو پیشتر ازین ماسه و نیست از نصیب تو پیش از کجاست برای تو ان مال

فانی لل هذا و لقد کان لی من السابقین الاولین من هو خیر منك و لکنی استعملتاه
 لعنائک فاذا کان عکاک و علینا یموتون و علی انفسنا فاكتب الی من این مالک
 و جعل و السلام فكتب الیه عمر بن العاص قراءت کتاب امیر المومنین و لقد صدق
 فاما ذکره من مالی فانی قد مت بلده الاسعار فیها رخصه و الغر فیها کثیره
 فجعلت فضول ما حصل لی من فیک فیما ذکره امیر المومنین یا امیر المومنین لو كنت
 خیانتک لنا سحلا لا ما ضلک حیث اتقمتنا فاقصر عننا عناءک فان لنا احسابا
 اذا رجنا الیه اغنتنا عن العمل لك و اما من کان عندک من السابقین الاولین
 فهلا استعملتهم فوالله ما وقفت لك با یا فكتب عمر اما بعد فانی لست من شطیرک
 و تشقیقک الکلام فی شئی انکم معشر الاصرار و اکثر الاموال و اخلا تم الی الاعداد و انما
 تاکنون النار و تو ثون العار و قد وجهت الیک محمد بن مسلمة لیشاطرک علی
 ما فی یدک و السلام فلما قدم علیه محمد اتخذ له طعاما و قد صدقه الیه فانی ان
 یاکل فقال مالک لا تأکل طعامنا قال انک علمت انک طعاما هو تقدمه للشیر
 و لو کنت علمت انی طعام الضیف لا کله فابعد عنی طعاما و احضر لی مالک فلما
 کان العبد احضره مالک فجعل محمد یاخذ شطرا و یعطی عمر الشطرا الی الجوارح
 بنو شیت عمر بن لبوی عمر بن عاص و او عامل او رضی الله تعالی عنه و بر مکره اما بعد
 پس هر آینه بر سید مرا که هر آینه ظاهر شد برای تو مالی از شتران و غنم و خا و مان غلامان
 و نه و برای تو پیشتر ازین ماسه و نیست از نصیب تو پیش از کجاست برای تو ان مال

وهر آئینه بود برای من از سبایقین اولین کسیکه بهتر بود از تو ولیکن من عامل گردانیدم
 ترا برای تشنگیست بودن تو پس وقتیکه شد عمل تو برای توفیق و بر ما و زربکدام وجه برگزینم ترا
 بر نقشهای خود پس بنویس بسوی من که از کجاست مال تو و زودی کن یعنی در تحریر جواب
 والسلام پس نوشت بسوی او عمرو بن عاص رضی الله عنه که بخواندم نامه امیر المومنین و او بهتر از
 راست گفت امیر المومنین پس آنچه ذکر کرد و دست امیر المومنین از مال من پس بر آئینه آدم
 من بلده اسعار را که در آن ارزانی و غزا بسیار بود پس گردانیدم زیاد و آنچه حاصل شد
 برای من از آن و آنچه ذکر کرد و آنرا امیر المومنین یا امیر المومنین سوگند بخدا که اگر می بود
 خیانت تو برای ما لال تا هم خیانت نمیکردیم ترا زیرا که این گردانیدی تو ما را پس بازوار
 از نارنج و عقیقیت خود را پس بر آئینه برای ما ست بزرگی از سبها و قتیکه برویم بسوی آنها
 بی پروا خواهند کرد ما را از عمل تو و اما کسانیکه بودند نزدیک برای تو از سابقین اولین پس
 چرا عامل نکردی آنها را پس سوگند بخدا که نه استادم برای تو بر در و از نهی از تو عمل خودستم
 پس نوشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که ما بعد پس بر آئینه من ستم از تحریر تو و سخت کلامی تو
 و پیروی من بسط بندی و شوق بتدوین و کار ندارم بر آئینه شما ای گروه امر بخور وید ما را
 و بنیت ما و بسوی من اندر ما و بنیت من نیست که بخورید از شرا و اختیار میکنید رنگ را و بر آئینه
 و نه از دم بسوی تو محمد بن مسلمة انما نضع کفرا نچه در دست تست و السلام پس هرگاه
 قدم کردیم و هر دو طرفه می ساختیم عمر و برای او طعامی و آور و آنرا بوی پس اما که و محمد از
 خوردن آن طعام عمر و گفت چیست ترا که بخوری طعام را محمد گفت بر آئینه تو ساختی مرا
 من طعامیکه تقدیمه شربدی است و اگر بودی تو که می ساختی برای من طعام مهمانی بر آئینه
 بخوردم آنرا پس و در کن از من طعام ترا و حاضر یا بمن مال ترا پس چون فرود آمد حاضر کرد
 و پیش محمد مال خود را پس آغاز کرد محمد که میگفت نمی و میداد عمر و را نمی و گیر و یکدیگر را از آنکه
 آنکه روضا کل عشره مبشره میگوید عن عمر بن الخطاب قال بینما عمر بن الخطاب

یتصفح الناس لیسألهم عن امر اجنادهم اذ مر باهل حصن فقال کیف انتم وکیف
اصدک قالوا خیر امیر یا امیر المومنین لانه قد بنی علیة یمکن فیها فکتب کتابا وارسل
برید او امره اذا جئت باب علیة فاجمع خطبا واحرق باب علیة فلما قدم جمع خطبا
واحرق باب علیة فدخل علیه الناس ذکرهم ان همنا رجلا یحرق باب علیة
قال دعوه فانه رسول امیر المومنین ثم دخل علیه فناداه الکتاب فلم یضع الکتاب
من یدیه حتی یرکب فلما رآه عمر قال احبسوه عنی فی الشمس ثلاثة ايام فحسب
عنه ثلاثة حتی اذا کان بعد الثالث قال یا ابن قرط الحتفی الی الخرق و فیها ایل
الصداقة و نعمها حتی اذا جاء الحقرة القی علیه مرق وقال انزع ثیابک و اتزر بهبه
ثم ناوله الدلو فقال اسق هذه الابل فلم یفرغ حتی لغب فقال یا ابن قرط منی
کان عهدا لک بهذا قال ملیا یا امیر المومنین قال فلهذا ابذلت علیة واشرفت
بها علی المسالین و الاصلاة و الیلیم ان جم الی عکاک و لا تعد لغیب از عوده بن دیم
مرویت گفت که وقتی عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه نظر میکرد و جو جوی می نمود حال مردم را
و می پرسید آنانرا از حال لشکرهای ایشان ناگاه بگذشت باهل حصن پس گفت چگونه هستید شما
و چنانست امیر شما گفتند بهتر از پیش است یا امیر المومنین لیکن بر آینه او بنا کرده است علیة
یعنی خانه بلند که میانه دران پس نوشت عمر رضی الله تعالی عنه نامه و بفرستاد یعنی بسوخت
رسولی بفرموده او را که هرگاه بروی تو دروازه علیة او را پس جمیع کین چه را و بسوز و دروازه علیة
پس هرگاه بیاید آن نامه بر جمیع که پیغمبر را و بخت و دروازه علیة نشانی پس نخل شده بر مردم
و ذکر کرد که هر آینه ورنیخار مرویت که میسوز و دروازه علیة ترا گفت بگذازد او را پس بر آینه
او فرستاده امیر المومنین است بهتر باید بر آن نامه پس به او او را آن نامه پس ننهاد نامه
از دست خودش تا که سوار شد پس هرگاه بدید او را عمر رضی الله تعالی عنه گفت باز درید او را
از من در آفتاب سه روز پس باز داشته شد انگس از عمر رضی الله تعالی عنه پس فرموده و بگذاشت

بعد از سوم گفت عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرطه همراه من بیا تا بمقام حرمه د بروند
 و در آنجا اشتران و گوسفندان صدقه تا و قتیکه بیاورد و حرمه بیفکند عمر بر وی گشای و گفت بکش
 از بر خود جامه های خود را و از از به بند باین گیم بستر بیا و او را د لوی و گفت آب بخور ان
 این اشتر از این پس خارج نشد یعنی از آب خور ایندن آن اشتران تا که مانده شد پس گفت
 عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرطه تا کی پوده هست زمانه تو باین کار گفت ابن قرطه باز
 در آن زمانه تا بیاین کار پوده ام یا امیر المؤمنین گفت عمر رضی الله تعالی پس بر اس
 همین بنا کردی تو علیه و از بالی نگرستی بآن مسلمانان و بیوگان و یتیمان از بر و بیوی کار
 خود و خود کن چنین پردری و مظالم که آن سراسر در ماندگی است از آنجا که از الله تعالی بگوید
 رضی الله تعالی عنه بروایت مسلم با سند صحیح بر بشر طشبین آورده که انه حين بع
 لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان علی و الزبیر یدخلان علی
 فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فلیشاور من نهان و یرتجون فی امرهم
 فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنیت و سلم
 الله صلی الله علیه و سلم والله ما من الخلق احب الینا من ابیک و ما من احد
 احب الینا بعد ابیک منک و اید الله ما ذلک بما فی ان اجتمع هؤلاء النفر عند
 ان امرهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر با و هما قالت تعلمون
 انی قد ارجاء فی وقد حلفت بالله لئن عدت لیمرحن علیکم البیت و اید الله فی
 لاسلم علی و فانه فیرشدین فرادایک و لا ترجعوا الی فانصر عنانها فله
 یرجعوا الیه احق بایعوا لابی بکر بر آینه شان ایست که و قتیکه بیعت کرده شد بر اس
 ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود علی و زبیر که می آمدند
 نزد فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم پس شاوره میگردند فاطمه رضی الله تعالی عنها را
 و باز میگفتند در کار خود با پس چرا گاه رسید این خبر عمر این الخطاب رضی الله عنه را بیرون آمد

تا که بیاید و خدمت شریف فاطمه رضی الله تعالی عنہا پس گفت یا دختر رسول الله صلی الله
 علیه وسلم سوگند بخدا که نیست هیچیک از خلق محبوب تر بسوی ما از پدر تو و نیست هیچیک دوست
 بسوی ما بعد پدر تو از تو و سوگند بخدا که نیست این کار هر بار از دانه که جمع شده از این
 مردمان نزد تو از نیکه امر کنم با آنان که سوخته بشو و بر آتشان خانه آنان را آوی میگوید که پس
 هرگاه بیرون آمد عمر رضی الله عنه بیاید نزد آنسان نزد فاطمه رضی الله تعالی عنہا پس گفت
 فاطمه رضی الله عنها شما میدانید که هر آینه عمر در شئی آمد نزد من و تحقیق سوگند خورده است
 با من هر آینه اگر باز نیاید شما یعنی نزد من هر آینه بسوزد شما خانه شما و سوگند بخدا که پدر من
 خواهد کرد و عمر آنچه سوگند خورده است بران یعنی جاری خواهد کرد و آنچه بر سوگند خورده است
 و خانه شما را خواهد سوخت پس باز گردید بخشود و خور می پس رسید رای خود باز و باز نیاید
 بسوی من پس باز گشتند از نزد فاطمه رضی الله تعالی عنہا و باز نیامد بسوی او علی ایها علیها
 الصلوٰۃ والسلام تا که بعیت کرد و ندای بیکر صدیقی رضی الله تعالی عنہا پس ازین حدیث قسم
 مستفاد میشود که اگر تغییر بمال جایز نمی بود یا مخصوص بقول کننده می بود حضرت عمر
 رضی الله تعالی عنہ بر سوختن خانه آیندگان نزد حضرت فاطمه نه از رضی الله تعالی عنہا
 سوگند نمیزد و از آنجا که هم در آنکه از آنجا باریت مجابا خارج کرده که آن عمر بن الخطاب رضی الله
 تعالی عنہ قضی فیهن قتل فی الحرام و فی الشہر الحرام و هو عمر بن الخطاب و ثلث
 الدیۃ ہر آینه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنہ حکم کرد کسی که قتل کرد در مردم یا در شهر حرام
 یا در حالت احرام بدیۃ و سوم حصہ دیتہ و پیدا است که اگر تغییر بمال جایز نمی بود و سوم حصہ
 دیتہ بر اصل دیتہ نمی افزود و از آنجا که هم در آنکه از آنجا میگوید که فی حدیث ان عمر بن
 استعمل بسجلا علی الہین فوفد علیہ و علیہ حلۃ مشجرۃ و هو مرحل دہین
 فقال اھلک انما انا لک ثم امر بالحلۃ فانزع عنہ والیس حبیۃ صوفیۃ و ثمر سال
 عن ولایۃ فلم یدکر الا خیر افرحہ علی عملہ ثم وفدا لہ بعد ذلک فاذا ہوا

و قوی و هم عظیم و زود شود و پشت من درختی شود و آبروی من و گرفته شود و مال من و این لفظ
 رد المحتار و طحاوی است بعد از نقل این حدیث در رد المحتار و طحاوی میگوید که شاید
 مذهب ابی هریره رضی الله تعالی عنه همین باشد که عمال را اگر فتن بدید جایزست بخلاف بندگان
 عمر رضی الله عنه که نزد او جایز نبود پس ازین جهت برای ابی هریره مصادره کرد و انتی و حدیث
 مذکور درست در حکم بدین لفظ است که گفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه قال فی عمر
 یاعده و الله وعد و الا سلام و خذت مال الله قال قلت لست عد و الله و لا
 عد و الا سلام و لکنی عد و من عادی اهلها و له اخن مال الله و لکنها ائمان ابل و سها
 اجتمع قال فاعاده ما علی و اعدت علیه هذا الکلام قال ففرغ منی اثناعشر
 الف قال فقممت فی صلاة الفداة فقلت اللهم اغفر لای المؤمنین فلما کان
 بعد ذلک اراد فی علی العمل فایست علیه فقال لیه و قد سأل یوسف العمل کان
 خیر ام نک فقلت ان یوسف بنو ابرهه بنی ابرهه و انا بن امیه و انا انما
 ثلاثا و اثنین قال و لا تقول خمساً قلت لا قال فایست قلت انا انما اقول بغیر
 حله و ان افاقی بغیر علمه و ان یضرب ظهری و یشتم عرضی و ان یؤخذ ماله
 بالضرب گفت مرا عمر ای دشمن خدا و دشمن اسلام خیانت کردی تو و مال خدا اینی گفت مرا
 عمر بعد از آوردن مال از بحرین ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که گفتم تیستم من دشمن خدا
 و نه دشمن اسلام و لیکن من و شتم کسی را که دشمنی کند آن هر دو را و خیانت نکرد و ام مال خدا را
 و لیکن اینها من اند که بتدا گشته ام من بدانها و حصهای خلافت اند که جمع شده اند یعنی اوست
 من ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که پس اعاده کرد و عمر رضی الله تعالی عنه این
 کلمات را بر من و اعاده کردم من بر و این کلام میگوید که پس تا و ان کرد و عمر رضی الله تعالی عنه
 پس با ستادم و در نماز پنج پیش گفتم ای بار خدا یا یکتا امیر المؤمنین را پس هرگاه شد در نماز
 خواست که بفرسید مرا بران عمل پس یا آوردم بر و پس گفت چرا و حال آنکه بریتو میخواست

یوسف علی را بود و بهتر از تو پس گفتم که هر آینه یوسف بنی ابن نبی ابن نبی بنی ابن نبی است
 هشتم من میترسم وی اندیشم سه و دو را گفت نیگوئی که پنج را گفتم گفت پس آن که اینچنین
 گفتم تیرسم که بگویم سخن بغیر علم و آنکه فتوی و هم بغیر دانستن و آنکه زده شود پشت من و آنکه دشنام
 داده شود یعنی ریخته شود و آبروی من و آنکه گرفته شود مال من بزود یعنی برزند و مال
 بگیرند و از شواهد این حدیث است آنچه در از الیه الحفا گفته قال ابو یوسف حدیثی
 المجالد بن سعید عن عمار عن الحسن بن ابی هريرة عن ابي عبد الله ان عمر بن الخطاب
 رضی الله تعالی عنه دعا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اذ لم
 تعینونی فعلنی فقالوا نحن نعینک فقال یا ابا هريرة ایت البحرین وهجر
 ایت الغامر قال فذهبت فنجیة فی آخر السنة بغزارتین فیهما اخصمائة الف فقال
 عمرو ایت ما لا یجمعهما قط اکثر من هذا فیه دعوة مظلوم و مال یتیم
 او ارملة قال قلت لا والله بشئ الله الرجل انا اذا ان دهبیت انت بالمنها و انا
 بالمقاة گفت ابو یوسف حدیث کرد و مر المجالد بن سعید از عمار از محمد بن ابی هريرة از پدر او
 یعنی از ابی هريرة که هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بنحو اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 و سلم را پس گفت هرگاه که مدکاری کنی شش ماه را پس کدام کس اعانت و مددکاری نماید را پس
 گفتند یا دوری نخواهم کرد و ترا پس گفت ای ابا هريرة برو بسوی بحرین و بحر و باز بیا اسال میگوید ابو هريرة
 رضی الله تعالی عنه پس فتم یعنی بسوی بحرین بر عالمی پست آورد و عمر را در آخر همان سال و غراره یعنی از
 بحرین یا آنکه بسوی عمر رضی الله تعالی عنه در آخر همان سال و دو غراره آورد و کم که در آن هر دو پنج
 کس بود یعنی از و را هم اینچنین آن از پس گفت عمر رضی الله عنه ندیدم من مالی در جای مجتمع
 شده گاوی زیاده ازین که در آن دعای مظلوم یا ایا تیم یا زنان بیوگان باشد ابو هريرة رضی الله
 عنه میگوید که من گفتم فی و اعد بهت مرو که من تهم اگر بروم یعنی بسوی علی تو با سایش و بهتر
 باشی و من در تنگی و مشقت از آنجمله آنکه واقعی و رفوعات ششام نوشته که عمر بن الخطاب رضی الله عنه

نسخه از ابو یوسف
 در روز چهارم از
 اسناد است که در آن
 حال دکان و کس که
 در آن زمان در آن
 یکصد و سی و اندک

در نامه جواب ابو عبیده ابن الجراح سر لشکر شام بنکاشت که اما بعد و سر کتابک
و فتمت من شرب الخمر فاجله ثمانین جلد و لعمری ما یصلح الهم الک الشدة و الفقر
و لقد کان حقهم ان یحسنوا نیااتهم و یراقبوا ریحهم عز وجل و یعبده و یرؤوا صغیرا
و لشکر و هفن جاد فاقه فیه الحد صاحب صولت فاروقی در ترجمه این عبارت نوشته

| | | |
|-------------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| که بعد از سلام بآن نماند ار | چنین باد و افصح بران هوشیار | که اندک کتاب تو و سپه سخن |
| بعضی نوش افندیان بنجمن | و اگر آنچه در باب میخوارگان | نوشتی و جستی از فتوی نشان |
| کنون هر که از بعد بر شرب خمر | شتابد بخوشش بتاکید امر | در آن محفل تجلی خیر و شد |
| و حکم شریعت نپسندید | سوی کسی را اجزای حکم آت | میگفتن بیل و برافت نگاه |
| بتاویب این چهره اش زور و زشت | بزن تا بهشت او در بهشت | بخالی کفیشان از انسیم و ز |
| یده توبه شان از چنان شو و شمر | چو تائب شدند از فساد و بدی | بخوان شان سوی طاعت و سیر |
| چو مال هست شان بر ضلالت کشت | ادب کن بتغیر بالبال شان | بر آران همه سیم و زشتان |
| که فقر است سوا بگر بر و زشت | بتبذیل و بکیه و بتجید رب | بفرمای شان سال و زشت |

از آنجمله آنکه در روضه الاحباب است که چون فتح قنسیرین بمحنت و جلاوت خالد بن الولید میشد
اشعث بن قیس کندی قصیده بخوار و مدح خالد انشا کرد و او را تمجید نمود و خالد سیر او را
در هم بر سه صله و انعام داد چون این خبر بمسجد امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید از خالد انعام
آفته گشته با ابو عبیده نامه نوشت که باید که خالد بن ولید را از قنسیرین بنزد خود خوانی و در مدح
اعیان لشکر خویش او را بایستانی و فرمائی تا عمامه از پیش باز کنند و او را بهمان عمامه مقید سازند
و طاقیه نیز بر سر او گذارند و از و سوال کنند که آن ده هزار درهم که با شعث انعام کرده از کجا بود
اگر گنجی یافته و از آن گنج دل و اربابان مبلغ بی رنج گردانیده اقرار بجنایت و خیانت خویش نموده
باشد و اگر از مال خود عطا کرده تحقیق که طریق اسراف پسر و خود را در عرصه تمسید و الله اعلم
المسرفین و در آورده و علی ای حال دیر از حکومت و شغله که دارد معزول کرده و بیرون

در ترجمه این عبارت نوشته
چنین باد و افصح بران هوشیار
که اندک کتاب تو و سپه سخن
نوشتی و جستی از فتوی نشان

و علی که متعاقب بود و داخل اشغال خود گردانی ابو عبیده بموجب فرموده عمل نموده خالد را طلبیده از وی پرسید
 خالد ساکت شد بلا از خصما مجلس ابو عبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و گردنش کرد و گفت حکم
 ای المؤمنین برین خط صادر گشته تا جواب نگوی تا این طریق بدارند و ابو عبیده باز از خالد جواب طلبید گفت
 از مال خویش دادم پس ابو عبیده خالد را بدین روان گردانید چون مجلس خلاب خلافت مآب را بدید نفس نفوذ
 باز از او استفسار فرمود که این مال ثروت از کجا بود که ده هزار درهم سبک بار بیک کس می باشد خالد جواب داد و بقیه شش
 و غنیمت مال ای المؤمنین عمر فرموده باقی مال خالد را تقسیم کردند شش هزار درهم بوشهست هزار با گذشتند
 و بیست هزار را برای بیت المال ضبط کردند و انداختی همچنین بیست و در تاریخ عمری و جنگ نامه صحابه و بالانکه کور شد که
 حضرت شاه ولی مد صاحب محدث بلوی قدس سره و ولایه اخفای نگارنده اصل درین باب آنست که عمر فرموده است
 تغییر مال مال میکرد و درین باب احادیث غیر فروع و موقوفه بسیار وارد اند انتی پس این احادیث همه موید قول مجوزان
 تغییر مال اند و بر همین بنی است آنچه در حواصیه گفته التعمیم بیکون بالقتل و الحبس و الاکراه حاج عن الدار
 و اخذ المال و غیرها انتی و در مختار الفتاوی از امعات الفتاوی نقل کرده و در جندی شرح مختصر
 و قایم گفته که التعمیم باخذ المال جائز و قبل آنکه مری عن ابی یوسف رحمه الله تعالی فی الخلاصة التعمیم
 باخذ المال ان را ی الاصل او الالاح صالحة جائز و بیاح و من جملة ذلك رجل لا یحضر الجماعة یحیی
 التعمیم باخذ المال بیاح لیس فی ذلك انتی کما هر لیکن متفاد از احادیث و اقوال فقها چنان میشود که بر قول
 مجوزان عقوبت با مال مصادره را بعد از اخذ و بر بیت المال نهند چنانکه از بحر الرائق و غیره بالا نقل نموده شد
 تا در حواصی مسلمانان صرف کرده شود و نه سر سر ظلم است و الله تعالی اعلم و علمه احکم

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|----------------------------|-------------------------------|
| فزون تر حمزه در گاه یزدان | که یزدان سیدترین پادشاهان | در روایات احادیث قویه | بنقل اندر رسانید سنیه |
| چوم و ایدنا سفته پیشان | در جمله تفریق پنهان | بسیار جمع در ترتیب آمد | ترتیب گشته در ترکیب آمد |
| بس که یزدان و صفه و پنج | که افزون بر بود و ای کشت | در دو تاز و تر تسلیم دادار | که شویر رخ لبش منها صاف انوار |
| بود بر روی پیر پیر مردم | در آرای جمله احباب مکررم | | |

